

چه کرده‌اند و چرا؟

دومین خطاب به
سومین کنگره حزب توده ایران

مهرماه ۱۳۵۹

چه کرده‌اند و چرا؟

دومین خطاب به
سومین کنگره حزب توده ایران

مهرماه ۱۳۵۹

از: ناربا

زیستن در جمع و غافل ماندن از آن جمع
شیوه‌ای در خورد انسان نیست
آنکه او بر رنج جمع خویش دل سوزاند
جز به یاد سوگواران نیست
پیش رفتن روی دوش دیگران سهل است
هر طفیلی شوم و نااهل است
بار یاران بکش، اما
خود بپرگر مرتوا باری است
سود مردم گر کند ایجاب
خود بهین توجیه هر کاری است
هست لاقیدی فلج در روح
عام چون شد خاص
اختلاف آنکه شود آغاز

از شعر انسان در میان انسان‌ها - احسان طبری

گروهی پس از نشر "خطاب به سومین کنگره" حزب توده ایران پرسیدند: چه ضرورتی علی‌رغم هشدار عضوکمیته مرکزی به عدم انتشار آن جزوه، مرا واداشت که چنان سرکشی لجوجانه را اعمال دارم؟ برخی هم به لحن خشن و تحریک آمیز برخورد اعتراض کردند، همان‌طور که عده‌ای نیز بودند که در بستر آن را ضرورت شمردند.

رفقا، محرک من هم چنین در نوشتن جزوه حاضر پاسخ گویی به مطالب فوق و نیز روشن کردن برخی نکات درست نگفته جزوه قبلی است. متأسفانه رهبران حزب ما، به جای پاسخ گویی، به روال "سابقه‌دار" خود، به لجن‌پراکنی غیر مستقیم پرداختند و ۱۵ روز پس از انتشار جزوه قبل "پاپوش دوری" بس‌تاجوانمردانه‌ای بر علیه من نزد "مقامات صالحه" انجام گرفت، نمی‌دانم کار کیست؟!

حزب را رفقانی‌توان به حال خود رها کرد. حزب مارکسیستی، سازمان سیاسی طبقه کارگراست. مترسک نیست که سرپایش کنیم، بر او پوششی هرقد رهم ترسناک بیوشانیم و آسوده خاطر باشیم که مزرعه را حفاظت خواهد کرد. حزب، آن مته‌پولا دین قوی باید باشد که در تاریخ خارا ئین زندگی انسان تونلی حفر خواهد کرد به سمت رهایی. باید آن را مواظبت کرد، نوک آن را صیقل داد و دائماً نیروی محرک، یعنی مردم را پشت سر آن نگاه داشت. این مته بدون نیروی محرک، ایستا و بدون توجه به "نوک" آن کند و بی‌کاره است.

جزوه حاضر وظیفه‌ای بیش از برخورد با عملکرد رهبران حزب توده ایران با مدعای حزب طراز نوین طبقه کارگر به عهده گرفته است. در بخش نخست، جزوه در جست و جوی پاسخ مختصر ولی صریح تری است بر "ماهیت انقلاب ایران" و بسا تحلیل دست آورد انقلاب و تطبیق آن با انقلاب های مشابه و نیز ویژگی خاص آن، می‌خواهد نتیجه بگیرد که چه ضروریاتی برای ادامه موفقیت آمیز و تعمیق انقلاب تا پیروزی زحمتکشان مورد نیاز است.

بخش دوم جزوه، فاصله درک رهبران حزب را از ماهیت انقلاب، جهت و هدف حرکت اپورتونیستی و ارتجاعی آنان و سرانجام علت در افتادن رهبری حزب را به گرداب ندامت‌کاری بررسی می‌کند.

رفقا، سخت ترین آهن‌ها، در هوای دم‌کرده زیرزمین می‌پوسد، استقامت خود را از دست می‌دهد و به ماتریالی نرم تبدیل می‌شود که در مقابل اندک فشاری فرم تازه می‌گیرد. حزب ما نیز نزدیک به ۳۲ سال استراحت در زیرزمین، و یا در واقع فعالیت زیرزمینی در استراحتگاه، به خفقان و سرگیجه دچار و زمین‌گیر و تنبل شده است. حزب، از خون تازه و هوای پر اکسیژن محروم مانده، انقلابیون و رزمندگان از بسیاری تعفن محیط رشد حزب ما از اطراف آن پراکنده شده‌اند و اینک دیگر زمان آن رسیده که کسانی حزب ما را به هوای آزاد بکشانند، مصنوعاً و به جبر هم که شده به ربه‌های اکسیژن بدمند، زنده‌هاش کنند و به حرکتش وادارند.

این وظیفه مبرم همه انقلابیون است که در صفوف حزب توده ایران می‌جنگند.

بخش اول

شناخت انقلاب ایران

آیا ممکن است انقلابی تابع قوانین تضادها نباشد؟ آیا انقلابی در جهان روی داده است که هدفش جایگزین کردن طبقه‌ای به جای طبقه دیگر نباشد؟ آیا می‌توانیم به انقلاب ایران از دریچه‌ای جز نمایشی از خند اعلای بحران بین بورژوازی وابسته و مستبد با سایر طبقات اجتماعی بنگریم؟ آیا انقلاب ایران از توده‌ها نیرو نگرفته و آیا توده‌ها آن‌طور که درباره‌اش تبلیغ می‌شود برای سهولت در شهادت انقلاب کرده‌اند؟ آیا انقلاب ایران اهداف سیاسی - اقتصادی نداشته و ندارد؟ آیا این دنباله قیام شیعه‌گری است و تضاد بی‌امان کار و سرمایه در آن دخالتی نداشته و از طوفان دوران ساز نبرد سوسیالیسم بر علیه کاپیتالیسم، حتی نسیمی در آن نوزیده است؟ پاسخ روشن است: انقلاب ایران یکی از درخشان‌ترین نمونه‌های آزادی بخش معاصر بر علیه استبداد و امپریالیسم و در تمام جزئیات نمایشی است از نیاز توده‌ها به امحاء طبقات بهره‌کش و گروايشی است به تمام معنی کلاسیک به سوی ساختمان سوسیالیستی جامعه و بقیه حرف بی‌اساس و گاه هم کوششی است برای ترمز دادن به انقلاب.

گرایش قالب مذهبی مبارزه در ایران را سوی توده‌ها، گرایش ناگزیری بوده است که از جمله ناشی از بی‌لیاقتی و بی‌تحریک رهبران سیاسی و به ویژه رهبران حزب توده ایران است. همچنین باید پذیرفت بخش قابل توجهی از روحانیت، در پیروسه مبارزه‌ای که ابتدا بر سر تهدید منابع اقتصادی خود، ناشی از ضعف فنودالیسم و بورژوازی ملی و سپس منافع اوقاف و اداره اماکن مقدسه، با شاه شروع کرد، به تدریج به اعتنالی

شعارها و در کوره سرنوشت مشترک خویش با نیروهای مبارز ترقی خواه در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها، به تعهد سیاسی - تاریخی خود پی برد و بی‌امان برای کسب آزادی‌های سیاسی و رهایی کشور از مطامع امپریالیستی مجدانه به دوره‌ای از نبرد تاریخی گام نهاد و جای خالی رهبری سیاسی را در تعیین‌کننده‌ترین لحظات اوج مبارزه پر نمود. تاریخ معاصر از این بابت به این بخش از روحانیت، سیاس و تکریم فراوانی مندیون است. اما این امر، چیزی از وظیفه نیروهای پیشرو و مترقی و مارکسیست‌های ایران در جهت کوشش برای سپردن هژمونی به کارگران و جبران گذشته، نمی‌کاهد. باید طرح مسئله را فقط همان‌طور که لنین تصریح داشت پذیرفت و نه هیچ‌طور دیگر:

"مسئله تنها بدین‌گونه طرح می‌شود: یا ایدئولوژی بورژوازی و یا سوسیالیسم، راه میانه‌ای وجود ندارد. این است که هرگونه کاستن از اهمیت ایدئولوژی سوسیالیستی، هرگونه انصراف از آن، خود به خود به معنای قدرتمند کردن ایده تئولوژی بورژوازی است."

لنین هر نوع استناد و کرنش به نظریه ناخودآگاهی طبقه کارگر را، کارسانتریست‌ها می‌داند و آن‌ها را با طلاق طبقه کارگر معرفی می‌کند. آنچه نه تنها راه آینده را به ما نشان می‌دهد، بل، عمق باطلاقی را که رهبران حزب ما در مقابل طبقه کارگر کنده‌اند، به وضوح نشان می‌دهد، نگرش کوتاهی است به وضعیت طبقاتی و شناخت دقیق‌تر انقلاب ایران.

هنوز به وسیله حزب ما هیچ تحلیل قابل پذیرش مارکسیستی پس از بهمن ۱۳۵۷ از انقلاب بهمن، که در آن بتوان نقش طبقات و گروه بندی‌های سیاسی - اجتماعی را مشخص کرد، منتشر نشده است. آنچه انجام شده، خزشی مارمولکی به دنبال حوادث و آینه نگاه داشتن در برابر رویدادها و نمایش آن در قالب الفاظ اغلب میان‌تهی و عوام‌فربانه است. کارما عدم برخورد قاطع با سمت‌گیری‌های طبقاتی در عملکرد میراث‌بردگان انقلاب و پامسائلی چون شوراهای فرمایشی، دفاع‌تاپایان از حق ملی و بررسی به موقع عملکرد رهبری و دولت‌های پس از انقلاب و برگزاری مسائل میرم جنبش، به تحلیل‌های چند سویه که مولای درزش نرود "بوده است". این "هیپنوتیزم" سیاسی که انصافاً باید گفت به درجات مختلف گریپا

همه گروه‌بندی‌های سیاسی - اجتماعی را گرفته است، بازتابی است از درخشش استثنایی و بی‌نظیر شخصیت آیت‌الله خمینی و درجه محبوبیت وی در بین توده‌ها، که اظهار نظر و تحلیل عملکردهای رهبری انقلاب را به انتحار سیاسی تبدیل کرده است. این، البته یکی از بزرگ‌ترین نقایص انقلاب است که درجه مداخلات همه‌جانبه نیروهای سیاسی را در بررسی سرنوشت انقلاب محدود می‌سازد و در غالب موارد به بسیاری از قشریون و به ویژه جناحی از خورد مبورژوازی و بورژوازی میدان می‌دهد تا با عنوان کردن پیروی از خط امام و تعبیرد لخواه از این خط، خود را استقار نمایند. انقلابیون راستین نمی‌توانند مظهر هیچ پدیده و یا شخصیتی در تاریخ، به‌زیان سرنوشت توده‌ها بشوند. بل، که برعکس، هنگامی که توده‌ها مجذوب شخصیت‌ها و شیوه‌های به خصوصی در زمان به خصوصی باشند وظیفه سنگین انقلابیون بیرون آوردن توده‌ها از بهت زدگی و طرح رهنمودهای ضرور برای نجات انقلاب از توقف و سردرگمی است. نمی‌توان مدعی انقلابی‌گری به ویژه مدعی رهبری طبقه کارگر بود، هنگامی که به ویژه شرایط از ما نهایت بی‌پروایی و فداکاری در راه طبقه کارگر را می‌طلبند و ما در عوض، به سکوت و توسل به تاکتیک‌های "نجات بخش" می‌پردازیم. لنین می‌نوشت: "حزب مارکسیستی، گردان پیشاهنگ طبقه کارگر است. حزب همه طبقه کارگر نیست. انتخاب بهترین افراد طبقه کارگر است. از آگاه‌ترین، متشکل‌ترین، از خود گذشته‌ترین افراد طبقه کارگر تشکیل می‌شود که آماده هرگونه فداکاری در راه آرمان انقلابی هستند."

بدین ترتیب، لازم است برای روشن شدن خطوط بحث آینده، تحلیلی هرچند به اختصار از موقعیت طبقات در انقلاب ایران بدیم. باید پرسید: آیا در ایران يك جابه‌جایی ساده قدرت و آن‌طور که ضد انقلاب تلقین می‌کند، يك عمل پیشگیرانه برای محافظت سرمایه‌داری از بروز بحرانی بسیار عمیق‌تر، انجام شده است؟ خیر - چنین نیست. سرمایه‌داری وابسته از مدت‌ها پیش از پیروزی انقلاب دچار هزیمت بود. سرمایه‌داری کار مقاومت در برابر فروش توده‌ها را به مدعی رهبری خویش - شاه - سپرد و با دیدار اولین نمایش خیابانی خلق، باروبندیلش را بست و افتخار و خطر ایستادگی در مقابل انقلاب را به مزد بگیران و تاج

پران خود، شاه و ژنرال‌های ارتش و سیاستمداران دولتی سپرد. همه شگرد های مختلف سرمایه‌داری وابسته برای حفظ رژیم خود و ممانعت از تسلط خلق بر کشور را، همه شاهد بودیم. مانور تعویض سیاستمداران لیبرال‌تر نظیر آموزگار و شریف امامی را به دنبال هویدا دیدیم، گام بعدی، دستگیری تکنوکرات‌های برجسته دولتی که مسئول همه نابه‌سامانی‌ها قلمداد می‌شدند، از نصیری و هویدا تا داریوش همایون و آزمون را دیدیم، گام بعدی تهدید خلق با نیروی نظامی، کشتار و نیز تسلط مطلق نظامیان بر سراسر کشور را هم دیدیم و بالاخره حتی سپردن همه قدرت به خالص‌ترین نماینده بورژوازی لیبرال بی‌آبرو، بختیار، نیز دردی را دوا نکرد. دیگر پس از این مرحله برای بورژوازی بزرگ وابسته، زمان و امکانات طرح برنامه بعدی باقی نماند. تاملات از جناح سازشکار خود بورژوازی مدد بگیرد. هنوز نماینده بورژوازی لیبرال در تسلط کامل بود که قیام خلقی بساط توطئه‌گری‌ها را یکسره برجید و چنان‌که گفتیم رهبری، بروحانیت مقاوم و به خلق پیوسته، سپرده شد. همین پروسه مقاومت و نحوه فروپاشی نظام سرمایه‌داری وابسته به دست خلق، هر شبیه‌های درباره ساخت و پیاخت را اگر نه تبلیغ مزدورانه، لااقل به تحلیل کودکان و ساده لوحی بی‌منتهی مبدل می‌سازد.

سؤال بعید چنین است که: پس آیا این یک انقلاب بورژوازی - دموکراتیک بوده است؟ به دلایلی که خواهد آمد انقلاب ایران از این مرحله یعنی از مرحله یک انقلاب عادی بورژوازی - دموکراتیک فراتر رفته است. توضیح این مطلب مربوط می‌شود به ویژگی‌های جامعه ایران. زیرا بدون این توضیح این توهم ایجاد می‌شود که لابد اینک در مرحله دیکتاتوری خالص پرولتاریا و دهقانان هستیم؟ واضح است که این‌طور نیست. ولی کدام ویژگی خاص ما را در خلا بین این دو آتسفر معلق کرده است؟ این ویژگی فقدان سرکردگی ایدئولوژیک در انقلاب ایران است. ضروری است در ابتدا مفهوم فقدان سرکردگی ایدئولوژیک در انقلاب ایران را بررسی کنیم.

۱. بورژوازی بزرگ ایران فاقد سازمان سیاسی بود، بورژوازی بزرگ ایران هنوز در عرصه اقتصاد به تسلط کامل نرسیده و در حالی که بخشی از آن به ویژه در صنایع سنگین، صنایع غذایی، پوشاک، و تجارت خارجی به مونوپل نزدیک می‌شد، هنوز در کشور نمونه‌های زندگی

عشپرستی و آشکال بهره‌کشی سرواژ و فئودالیسم منطقه‌ای قدرتمند بود، و بالاخره بورژوازی بزرگ و وابسته در ایران امر رهبری برجامعه را بسنا استفاده از نفوذ و اعتبار سنتی سلطنت در ارتباطات بزرگ فامیلی و با تقویت دربار و به وسیله تبلیغات و هیاهوی فراوان شبه مذهبی و تبدیل شاه به الهه میهن‌پرستی و تجسمی از رأفت و عدالت و نیز جذب و قدرت و شکوه ملی، پیش می‌برد. بسیار دیر و هنگامی که دیگر زمین‌های برای فراخوانی هیچ گروهی به گرد همایی و تبعیت سیاسی - ایدئولوژیک از بورژوازی بزرگ ایران باقی نمانده بود، این بورژوازی در اندیشه سرهم بندی کردن یک حزب سیاسی (حزب رستاخیز) افتاد تا از طریق قانون و طی مبارزه سیاسی، محرک‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی را به تصرف سیستماتیک و سازمانی خود درآورد و فشار همه جانبه را از دوش دربار که دیگر قدیسیت خود را از دست می‌داد، بردارد. اما گذشته از دیرجینی وی، سپردن سازماندهی چنین پوشش سیاسی به دربار شاه، خود عمده دلیل ناکامی وی بود. و بدین ترتیب بورژوازی از کادرهای سیاسی و نفوذ اجتماعی در طبقات و قشرهای میانی به کل محروم ماند و نتوانست از طریق نمایشات توده‌ای (آن‌طور که احزاب دموکرات مسیحی اروپا از آن بهره‌مندند) به عوام فریبی دست بزند و لاجرم راه هزیمت پیش گرفت و شکست خود را بی‌مقاومت سازمان یافته پذیرفت.

بعضی‌ها علاقه‌مندند که نمونه احزاب پیش از رستاخیز، ایران نوین و مردم، را اولین کوشش بورژوازی بزرگ وابسته برای به دست آوردن تجربت سیاسی - حزبی و بریدن خویش از سرکردگی دربار بدانند. اما این نظر درستی نیست. احزاب ایران نوین و مردم، یک سازمان تدارکاتی - سیاسی دولتی بودند و مثل یک اداره ملزومات برای رفع حوائج سیاسی، در اختیار دولت قرار داشتند از آن‌ها به عنوان کمک دستگاه‌های اطلاعاتی، مراکزی برای به کارگماری و ازدگان سیاسی و محلی برای گردآوری پرسنل دولتی و شبه دولتی برای شرکت در نمایشات تبلیغاتی میدان‌های ورزشی و جشن‌ها و گاه نیز بازی کردن نقش سازمان‌های دموکراتیک و اپوزیسیون ضد برنامه‌های خاص اقتصادی - اجتماعی که مورد تمایل دربار نبود، استفاده می‌شد. حتی روزنامه‌های آنان به عنوان ارگان‌های سیاسی - دولتی و سخن‌گوی نظریات رسمی به کار نمی‌رفت. و به واقع محلی از اعراب

نداشتند ، این بررسی البته هنوز بسیار ناقص است . مثلا از جمله ضرورت ها ایجاد حزب رستاخیز را بایستی تظاهر پارهای خود سری های بورژوازی ملی دانست که بعضی مناصب را در کادرهای بالایی احزاب قبل از رستاخیز به زیان بورژوازی بزرگ پر نموده بودند .

۲۰ بورژوازی ملی ، گرچه توانسته بود در دوران مصدق ، سازمان های سیاسی خود را برپا سازد و بخش قابل توجهی از خورد بورژوازی و حتی پرولتاریا را به دنباله روی از خود بکشاند و توانست کادرهای نسبتا ورزیده سیاسی تربیت نماید ولی به چند دلیل عمده موفق نشد سازمان های سیاسی خویش را حفظ کند ، بسط و گسترش دهد ، در هنگام ضرورت میدان بفرستد ، به جنبش سمت گیری سیاسی مشخص ببخشد و در انقلاب نقش اساسی بازی کند . اول ، به دلیل فقدان برنامه و ناتوانی در گشودن چشم انداز سیاسی ، اقتصادی مشخص در برابر توده دنباله روی خود ، بورژوازی ملی حتی به تدوین رئیس برجسته آید نولوژی سیاسی خویش نیز قادر نشد و فاقد هرگونه برنامه حزبی بود . سازمان های سیاسی وابسته به بورژوازی ملی صرفا وظیفه ضدیت با مارکسیست ها را دنبال می کردند که خود ماهیت ضد ملی مرتجعانه او را نزد توده بیش تر برملا می کرد . دوم ، پراکندگی نیروها ، بورژوازی ملی گرچه در ابتدا با رهبری دکتر مصدق و زیر شعار ملی شدن صنعت نفت توانست انسجام قابل توجهی بیابد ، اما نفوذ عناصر ضد ملی و وسعت گرفتن مبارزات عنان گسیخته ضد کمونیستی در صفوف آن ، به سود ناسیونالیسم افراطی و شوونیسم قومی ، به جناح بندی های مختلف امکان بروز و قدرت نمایی بخشید و دیری نپائید که بین میهن پرستان ترقی خواه و لیبرال های ماکرانه منش با ناسیونالیست های عظمت طلب و نیز عناصر وطن فروش جنبه ملی ، چنان شکافی افتاد که حتی نتوانستند لا اقل درباره کودتای ۲۸ مرداد از طرف مجموعه جنبه ملی موضع گیری مشخص موافق یا مخالف کودتا ابراز دارند . سوم ، عقب ماندن از جنبش و عدم اعتماد به حرکت توده ها و عظمت بحرانی که در کار تعیین تکلیف قطعی سلطنت در ایران بود برجسته ترین نماینده هزیمت نکرده بورژوازی ملی ایران ، مهندس بازرگان ، بعد ها و چند ماه پس از پیروزی انقلاب مجبور شد اعتراف کند که " این انقلاب بسی عمیق تر از آنی بود که ما می پنداشتیم " تمایلات عمومی و موضع گیری بورژوازی لیبرال را لنین در " دوتاکنیک " چنین توصیف می کند : " بالاخره بورژوازی

لیبرال ، که تمایلات خود را با زبان پیشوایان به اصطلاح " حزب دموکرات مشروطه طلب " (کادت) بیان می نماید ، و اضافه می کند :

" بورژوازی لیبرال ۰۰۰ در ماهیت امری کوشد یک بند و بست حتی المقدور مسالمت آمیزتری بین تزار و توده انقلابی به وجود آورد و آن هم بند و بستنی که در نتیجه آن قدرت هر چه بیش تر به دست وی ، یعنی بورژوازی و هر چه کم تر به دست توده انقلابی ، یعنی پرولتاریا و دهقانان بیفتد . "

در دوران انقلاب ، طی مصاحبه ای که سنجابی با خبرنگاران خارجی در آبان ماه سال ۵۷ انجام داد صریحا گفت : " ما فقط با سلطان مستبد مخالفیم " بورژوازی ملی در ایران سرانجام همان طریقی را گزید که لنین ، داهیانه و بی کم و کاست در مقاله " درس های انقلاب " عریان کرده است :

" حزب کادت ، خواه در سال ۱۹۰۵ ، خواه از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ ، همیشه سلطنت طلب بوده است . پس از پیروزی

مردم بر بیدادگری تزاری ، این حزب خود را جمهوری خواه اعلام نمود . تجربه تاریخ نشان داده است که احزاب سرمایه داران ، هر وقت مردم بر سلطنت فائق آمد ه اند ، همیشه با جمهوری خواه شدن روی موافق نشان داده اند و آن هم فقط بدین منظور که بتوانند از امتیازات سرمایه داران و فرمانروایی مطلق آنان بر مردم دفاع نمایند . "

چهارم ، جدا شدن بخش بزرگی از خورد بورژوازی از صفوف جنبه

ملی ، پس از حوادث ۱۵ خرداد ۰۵ اخذ اد از این نقطه نظر نقش بسیار با اهمیتی در ایستایی خورد بورژوازی روی هردویای خود ، و یافتن راه مستقل مبارزه خویش ، بازی نمود . و بالاخره ضربه آخر بر حیات سیاسی بورژوازی ملی را شرکت بختیار در آخرین حکومت شاه فرود آورد .

۳ . خورد بورژوازی ، در همه مبارزات معاصر کشور ما ، باین طرفی و نگرانی بخشی از آن و امید و جنب و جوش بخشی دیگر ، ناظر دگرگونی ها سیاسی کشور بوده است . خورد بورژوازی در ایران به شدت تمایلات مذهبی داشته و غالبا دنباله روی بخش مسلط گروه بندی های سیاسی بوده است و هرگز در تاریخ معاصر ، امکان مداخله وسیع سیاسی و رفته رفته ادعای سرکردگی جز در پیروسه انقلاب شهریور - بهمن ماه ۱۳۵۷ را نیافته

است. چنین امکانی اولاً در اثر فقدان سازمان‌های سیاسی طبقات دیگر، دوماً در پروسهٔ لجام‌گسیخته و گاه آنارشستی توسعهٔ انقلاب، که امکان مداخلهٔ وسیع و بی‌کنترل خورده بورژوازی را فراهم ساخت، سوماً به سبب رهبری مذهبی انقلاب، چهارماً در نتیجهٔ گسترش بی‌حد و حصر خورده بورژوازی در توسعهٔ کاذب اقتصادی ناشی از بالا رفتن قیمت نفت در سال‌های آخر قبل از انقلاب و بالاخره شرکت قهرمانانهٔ بخشی از آن در نبرد مسلحانه علیه شاه که جسارت اقدام عملی را در او فزونی داد، میسر شد. خورده بورژوازی ایران از آن‌جا که هرگز خود را در مقام سرکردگی سیاسی به تصور نمی‌آورد، حتی در اندیشهٔ سازماندهی سیاسی، ایدهٔ ثولوزیک خویش نیز نبوده است و اینک که در خالی‌ترین میدان سیاسی انقلابات جهان، توانسته است سرکردگی را بقاید. لاجرم پوشش ایدهٔ ثولوزی مذهبی را مناسب‌ترین ابزار اعمال قدرت خویش یافته است و به دلایل فوق، ناگزیر برای پرکردن کمبود کادر تکنوکرات خود به ناخواه و با کین‌توزی و عدم اعتماد دست‌نیاز به سوی بورژوازی لیبرال دراز کرده است که این خود با توجه به آمادگی اجتماعی خورده بورژوازی، بی‌مجامله به تغییر موضع سریع تروی، به زبان پرولتاریا خواهد انجامید.

۲۰ پرولتاریا، بزرگ‌ترین مدعی رهبری آن حزب تودهٔ ایران به علت پایداری و پورتونیسمی که عمیقاً گریبان رهبران آن را گرفته بود، و همچنان رها نکرده است، نتوانست سازماندهی خود را در این طبقه به وجود آورد. طبقهٔ کارگر ایران بدون پشتوانهٔ یک حزب سیاسی، و فقط با استفاده از تجربیات مبارزان قدیمی، توانست عمده‌ترین شیوهٔ مبارزه با استبداد سلطنتی، یعنی اعتصابات را، سازمان داده، رهبری کند و به پیروزی برساند. متأسفانه هیچ یک از مدعیان رهبری این طبقه هرگز با کارگران ارتباط سازمانی وسیع نداشته‌اند و هرکوشی در این زمینه فقط و فقط پس از پیروزی انقلاب صورت می‌گیرد. طبقهٔ کارگر ایران، ماهیتاً انقلابی است و شرکت وسیع، ولی سازمان نیافتهٔ وی در انقلاب ایران، یکی از عمده دلایلی است که انقلاب ایران را خصلتاً خلقی ساخته و آنچنان که حوادث ۱/۵ سالهٔ پس از انقلاب به خوبی نشان داده است، آن را از محدود و «ویژگی‌های یک انقلاب بورژوازی موقت» گام‌های بزرگی جلوتر رانده است.

بررسی عینی فوق، بنیان همان خلائی است که منجر به فقدان سرکردگی ایدهٔ ثولوزیک در انقلاب ایران شده است. اما کشف ماهیت و اهداف انقلاب ایران بفرنج نیست. باید دید انقلاب ایران با زبان کدام انقلاب همانند در جهان گفت و گو کرده و یا به قول لنین به کدام «سریچ» تند تاریخ شبیه است. دقت در مطالبی که از این پس می‌آید، برای کشف این همانندی ضرورت تام دارد:

برای اولین بار در تاریخ انقلابات، پدیده "قدرت دوگانه" در انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه تجلی کرد. چنین رخدادی را لنین در مقاله "قدرت دوگانه"، "بی نهایت شایان توجه" می خواند و بی درنگ می خواهد ماهیت آن را کشف کند و می نویسد:

"زیرا این فرمول ها، چنانچه معلوم شده، به طور کلی صحیح بوده است ولی اجزاء مشخص آن ها صورت دیگری به خود گرفته است. سابقا درباره قدرت دوگانه احدی فکر نمی کرد و نمی توانست هم فکری کند."

لنین این قدرت دوگانه را چنین توصیف می کند:

"قدرت دوگانه عبارت از چیست؟ عبارت از این است که در کنار حکومت موقت، یعنی حکومت بورژوازی، حکومت دیگری تشکیل یافته که هنوز ضعیف و در حالت جنینی است ولی به هر حال موجودیت عملی و مسلم داشته و در حال رشد است."

لنین سپس بی تردید به وجود آمدن این حکومت جدید را نشانه قدرت "شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان" می داند و می خواهد ماهیت طبقاتی، منبع قدرت، شکل اعمال قدرت و برد این "حکومت دیگر" را بیان کند:

"ترکیب طبقاتی این حکومت، چه گونه است؟ پرولتاریا و دهقانان که به لباس نظامیان درآمد ه اند. خصلت سیاسی این حکومت چیست؟ دیکتاتوری انقلابی،

یعنی قدرتی که مستقیما بر تصرف انقلابی و ابتکار بلاواسطه توده های مردم از پائین متکی است، نه بر قانون صادره از طرف يك قدرت متمرکز دولتی.

سپس لنین چنین "حکومت دیگر"ی را همسنگ دولتی از نوع کمون پاریس می داند و می نویسد:

"۱. منبع قدرت قانونی نیست که قبلا در پارلمان مورد بحث قرار گرفته و به تصویب آن رسیده باشد، بل، که ابتکار مستقیم توده های مردم از پائین و در مرحله ها و به اصطلاح رایج "تصرف مستقیم" است."

"۲. تسلیح مستقیم و بی واسطه تمام مردم به جای پلیس و ارتش، که مؤسساتی جدا از مردم و در نقطه مقابل مردم هستند. در شرایط وجود این قدرت نظام امور در کشور به توسط خود کارگران و دهقانان مسلح و خود مردم مسلح حفظ می شود."

"۳. مستخدمین دولت و دستگاه بوروکراتیک نیز جای خود را به قدرت بلاواسطه ناشیه از خود مردم می دهند و یا حداقل تحت کنترل مخصوص قرار می گیرند و نه تنها انتخابی می شوند، بل، که با اولین تمایل مردم قابل تعویض خواهند شد و تا مقام عاملین ساده تنزل می نمایند."

لنین همه آن هایی که اهمیت وجود چنین قدرتی را در روسیه درک نمی کنند و نمی فهمند که "در روسیه دولتی از نوع کمون پاریس وجود دارد" به تمسخر می گیرد. لنین البته می داند که چنین قدرتی به تدریج "مواضع خود را به بورژوازی تحویل می دهد" و دلیل آن را "کافی نبودن آگاهی و تشکل پرولتاریا و دهقانان می داند" و در مقاله "وظایف پرولتاریا در انقلاب ما" چنین توضیح می دهد:

"قدرت دوگانه فقط نموداری از لحظه انتقالی در جریان تکامل انقلاب است که در آن انقلاب از حدود يك انقلاب عادی بورژوا - دموکراتیک فراتر رفته ولی هنوز به دیکتاتوری خالص پرولتاریا و دهقانان نرسیده است. مفهوم و توضیح طبقاتی این وضع انتقالی ناپایدار از قرار

زیر است:

انقلاب مادم، مانند هر انقلاب دیگر، مستلزم بزرگترین قهرمانی و جان‌بازی توده‌ها برای مبارزه با تزاریسم بود و نیز تعداد بسیار زیاد و بی‌سابقه‌ای از افراد عامی را یکباره به جنبش کشاند.

یکی از مشخصات عمده عملی و علمی - سیاسی هر انقلاب واقعی عبارت از افزایش فوق‌العاده سریع و یکباره و ناگهانی تعداد "افراد عامی" است که به شرکت فعالانه مستقل و عملی در زندگی سیاسی دست می‌زنند و به تشکیل دولت می‌پردازند.

لنین از جمله، قدرت نفوذ خورد بورژوازی در چنین انقلاب‌های واقعی را کاملاً مورد نظر دارد:

"روسیه اکنون می‌جوشد. میلیون‌هاود همامیلیون افرادی که ده سال تمام از لحاظ سیاسی در خواب بودند، از خواب برخاسته و به صحنه سیاست گام نهاده‌اند. جال ببینیم این میلیون‌ها و ده‌ها میلیون چه کسانی هستند؟ قسمت اعظم آن‌ها صاحب کاران خردپا، خورد بورژوا و افرادی هستند که از لحاظ موقعیت خود، بین سرمایه‌داران و کارگران روزمزد قرار دارند. روسیه، خورد بورژوازی‌ترین کشور اروپا است.

موج عظیم خورد بورژوازی همه چیز را در خود غرق کرده و نه تنها با کثرت عده خود، بل، که از لحاظ ایدئولوژی نیز پرولتاریای آگاه را فرو کوفته است. بدین معنی که نظریات خورد بورژوازی را در زمینه سیاست به محافل بسیار وسیعی از کارگران سرایت داده و این محافل را فرا گرفته است.

امالنین، بی‌درنگ اجازه نمی‌دهد که خورد بورژوازی به لحاظ شرکت وسیع خود در انقلاب تطهیر شود و اضافه می‌کند:

"خورد بورژوازی در زندگی خود، وابسته به بورژوازی است. زیرا از لحاظ موقعیت خود در تولید اجتماعی به شیوه صاحب کاران زندگی می‌کند نه به شیوه پرولتاریا. این خورد بورژوازی

از لحاظ نحوه تفکر خود از بورژوازی پیروی می‌کند. و بالاخره لنین همین رسوخ و کثرت نفوذ خورد بورژوازی را علت واگذاری تدریجی قدرت توده‌ای انقلاب به بورژوازی و سازش با آن می‌داند: "اعتماد غیر آگاهانه به سرمایه‌داران که بدترین دشمنان صلح و سوسیالیسم هستند، صفت مشخصه سیاست کنونی توده‌ها در روسیه بوده که با سرعتی انقلابی در زمینه اجتماعی، اقتصادی یکی از خورد بورژوازی‌ترین کشورهای اروپایی نشوونما یافته است و این است پایه طبقاتی سازش".

لنین در همین مقاله، بخش دوم قدرت پس از انقلاب مارس ۱۹۱۷، قدرت دولتی و رسمی در روسیه را چنین ارزیابی می‌کند:

"قدرت دولتی در روسیه به دست طبقه جدید، یعنی بورژوازی و ملاکین بورژواشده افتاده است. از این نقطه نظر، انقلاب بورژوازی موکراتیک در روسیه با موفقیت پایان یافته است. این حکومت، در حالی که نیت خود را در پس پرده جملات انقلابی پنهان می‌دارد، هواداران بساط کهن را به مقام‌های حساس می‌گمارد. این حکومت می‌کوشد تا تمام دستگاه ماشین دولتی (ارتش، پلیس و دستگاه اداری) را حتی المقدور با اصلاحات کم‌تری به بورژوازی تسلیم نماید. حکومت جدید، هم‌اکنون دست به کار این شده است که به هر وسیله‌ای شده از اقدام انقلابی به عملیات توده‌ای و تصرف قدرت از پائین به توسط مردم، که یگانه تضمین موفقیت‌های واقعی انقلاب است، جلوگیری نماید.

در "درس‌هایی از انقلاب لنین عملکرد قدرت دولتی و جدایی آن از آرمان‌های انقلاب را چنین برملا می‌سازد:

"در واقع ببینیم هدف توده‌های کارگر و دهقان هنگام دست زدن به انقلاب چه بود؟ چه انتظاری از انقلاب داشتند؟ چنانچه می‌دانیم انتظار آن‌ها، آزادی، صلح، نان و زمین بود.

ولی اکنون چه می‌بینیم؟

به جای آزادی به تجدید فعال مایشایی سابق پرداخته‌اند.

برای سربازان در جبهه کيفر اعدام مقرر شده است. دهقانان را به جرم تصاحب خود سرانه زمین‌های ملاکین به دادگاه جلب می‌نمایند. چاپخانه‌های روزنامه‌های کا، گری را تاراج می‌کنند. روزنامه‌های کارگری را بدون محاکمه توقیف می‌نمایند. بلشویک‌ها را بازداشت می‌کنند و این عمل اغلب حتی بدون اعلام هرگونه اتهامی انجام می‌گیرد و اگرهم اتهامی اعلام شود آشکارا افتراآمیز است... اکثریت عظیم دهقانان در عده زیادی از کنگره‌ها با بانگی رسا و به نحوی روشن اعلام داشته‌اند که مالکیت مالکان بر زمین را بی‌عدالتی و بیگمناگری می‌دانند و حال آن‌که دولتی که خود را انقلابی و مومکراتیک می‌داند، ماه‌هاست دهقانان را سرمی‌داند و با وعده و دفع الوقت فرییشان می‌دهد. سرمایه‌داران ماه‌ها... اجازه نمی‌دادند قانون منع خرید و فروش زمین را انتشار دهند و هنگامی هم که بالاخره این قانون انتشار یافت... دست به تحریکات پلید افتراآمیزی زدند و تاکنون هم آن را ادامه می‌دهند. گستاخی دولت در امر دفاع از مالکین به جایی رسیده است که دهقانان را به جرم ضبط "خود سرانه" زمین به دادگاه جلب می‌نمایند.

قدرت دولتی در تضعیف و تغییر ماهیت شوراهای، که لنین آن را نمونه قدرت قبضه شده دولت به وسیله مردم و تجلی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان می‌دانست می‌کوشید. لنین ارزیابی بی‌بدیل خود را از امکانات این شوراهای، چنین می‌نوشت:

"تعویض طبقات و احزاب حاکمه ممکن بود از طریق مسالمت آمیز، از درون شوراهای و به وسیله قدرت واحد و مطلق آنان انجام گیرد. ارتباط کلیه احزاب با توده‌ها، از طریق همین شوراهای ممکن بود به نحوی پایدار و تضعیف نشده باقی بماند. حتی برای یک لحظه هم نمی‌توان این موضوع را از نظر دور داشت که فقط این ارتباط کاملاً محکم احزاب در بطن شوراهای با توده، که آزادانه در عرض و در عمق نشو و نما می‌یافتست، قادر بود از طریق مسالمت آمیز به از بین بردن بدگمانی که

در باره سازشکاری خورده بورژوا ما بانه با بورژوازی وجود داشت، کمک کند. انتقال قدرت به دست شوراهای، به خودی خود، البته در مناسبات متقابل طبقات تغییری نمی‌داد و نمی‌توانست هم بدهد، این انتقال هیچ‌گونه تغییری در خصلت خورده بورژوازی دهقانان نمی‌داد. ولی می‌توانست به موقع گام بلندی به سمت جدایی دهقانان از بورژوازی و نزدیک شدن و الحاق آنان به کارگران بردارد. این امر در صورتی ممکن بود که قدرت در زمان خود به موقع به دست شوراهای می‌افتاد.

اما پس از ژوئیه در اثر خرابکاری و نفوذ عناصر سازشکار در آن و الحاق آن به باندهای سیاه و مرتجعین و منشویک‌های خورده بورژوا و کادتها ضد انقلابی به چنان صورتی درآمد که لنین بی‌اگر و مگر چنین می‌گفت:

"شعار انتقال قدرت به دست شوراهای، اکنون دیگر نکیشو تیسیم یا مضحکه‌ای بیش نخواهد بود. معنای این شعار از نظر ابژکتیف، فریب مردم و تلقین این توهم در آن‌هاست که گویا در شوراهای هنوز احزابی که خود را در نتیجه همدستی با جلادان لکه‌دار نکرده باشند وجود دارند و گویا می‌توان حقیقت را انکار کرد."

لنین همچنین مداخله هرد و قدرت (دولت بورژوازی و شوراهای تضعیف و استحاله شده) در کار یکدیگر و استفاده هرد و قدرت از عناصر ارتجاعی (یونکرها و قزاق‌های مرتجع) بر علیه نیروهای مترقی را چنین رسوا می‌سازد:

"ولی اکنون به ویژه مهم است که کارگران آگاه به مسئله اساسی انقلاب با هوشیاری نگریننده ببینند در لحظه فعلی قدرت دولتی در دست کیست؟ اگر شما تظاهرات عینی آن را ببینید و عبارت پردازی را به جای عمل نپذیرید در یافتن پاسخ دچار اشکال نخواهید شد. فردریک انگلس می‌نویسد: دولت مقدم به همه چیز، شامل دسته‌هایی از افراد مسلح است به اضافه زوائد مادی از قبیل زندان‌ها. ولی اکنون این زوائد شامل یونکرها و قزاق‌های مرتجعی است که

مخصوصا به پطروگراد احضار شده‌اند و شامل کسانی است که کانیف و دیگران را در زندان نگاه داشته‌اند شامل کسانی که روزنامه پراودا را توقیف کردند، کارگران و قسمت خاصی از سربازان را خلع سلاح نمودند و اکنون سربازانی از همین قبیل و واحدهای ارتشی از همین قبیل را تیرباران می‌کنند. آری، این جلادان قدرت حاکمه واقعی هستند. تسره‌تلی و چرنف‌ها وزرای بدون قدرت هستند. آن‌ها وزرای عروسکی و سران احزابی هستند که از جلادان پیشین می‌کنند این واقعیت است و این که نه تسره‌تلی و نه چرنف هیچ‌کدام لابد این جلادی را شخصا تأیید نمی‌کنند و روزنامه‌های آنان خائنانه آن را انکار می‌نمایند، در این واقعیت تغییری نمی‌دهد. عوض کردن ظاهر سیاسی تغییری در ماهیت امر نمی‌دهد.

مگر توقیف ناشر افکار ۱۵۰ هزار انتخاب‌کننده پطروگراد و قتل وانیف کارگر به دست یونکرها در ۶ ژوئیه که به علت خارج کردن بسته روزنامه "لیستیک پراودی" از چاپخانه انجام گرفت جلادی نیست؟ مگر این همان کارکاونیاک‌ها نیست؟ لابد به ما خواهند گفت نه دولت و نه شوراها هیچ یک در این امر مقصر نیستند. ما جواب خواهیم داد این دیگر برای دولت و شوراها بدتر است. زیرا با این وضع آن‌ها حکم هیچ دارند، عروسکند و قدرت واقعی در دستشان نیست.

و بالاخره لنین در مقاله "خطر فلاکت و مبارزه با آن" خودگی دولت را در برخورد با نیازمندی‌های اجتماعی چنین توصیف می‌کند:

"ولی هیچ اقدامی نمی‌شود."

شش ماه از انقلاب می‌گذرد. فلاکت بیش از پیش نزدیک تر شده است. بی‌کاری جنبه همگانی به خود گرفته است. همین قدر فکر کنید: کشور دچار بی‌کالایی است و از کمبود خواربار و کافی نبودن نیروی متخصص کار دستخوش نابودی است و حال آن‌که غله و مواد خام به حد کافی وجود دارد و آن وقت

در چنین کشوری و در چنین لحظه بحرانی بی‌کازی تا این حد دامنه گرفته است! چه برهانی از این بالاتر که طی ۶ ماه انقلاب (که بعضی‌ها آن را کبیرمی نامند ولی عجالتا شاید صحیح تر بود آن را پوسیده می‌نامند) با وجود جمهوری دموکراتیک و با وجود این همه اتحادیه و ارگان و مؤسساتی که با غرور تمام عنوان دموکراتیک انقلابی به خود می‌دهند، حتی یک اقدام جدی هم بر ضد فلاکت و قحطی به عمل نیامده است! اما با سرعتی روزافزون به ورشکستگی نزدیک می‌شویم و حال آن‌که اندک توجه و تعمق در اوضاع کافی است تا یقین حاصل شود که وسایل مبارزه علیه فلاکت و قحطی موجود و اقدامات مبارزه کاملاً روشن و ساده و کاملاً عملی و نیروی مردم برای انجام آن کاملاً کافی است و اگر این اقدامات عملی نمی‌شود علتش فقط و فقط این است که به سودهای گزاف مشتی ملاک و سرمایه‌دار لطمه می‌زند.

در واقع می‌توان تضمین کرد که شما حتی یک نطق و یک مقاله در هیچ روزنامه‌ای اعم از داشتن هر روشی و نیز یک قطعنامه از طرف هیچ جلسه و یا مؤسسه‌ای پیدا نمی‌کنید که در آن اقدام اساسی و عمده مبارزه، یعنی جلوگیری از فلاکت و قحطی به طور کاملاً روشن و صریح مورد تصدیق قرار نگرفته باشد. این اقدام عبارت است از:

کنترل، نظارت و محاسبه و تنظیم امور از طرف دولت، توزیع همه نیروی کارگری در تولید و توزیع صحیح خواربار، ذخیره نیروهای مردم، جلوگیری از هرگونه ائتلاف بیهوده نیروها و صرفه جویی در به کار بردن آن‌ها، کنترل و نظارت و محاسبه نخستین کلام مبارزه علیه فلاکت و قحطی است. این یک مسئله مسلم و مورد تصدیق عموم است و در عین حال این همان اقدامی است که انجام نمی‌دهند.

لنین این بی‌توجهی در مبارزه با فلاکت را به این دلیل می‌داند که گران هیچ زجری از فلاکت عمومی نمی‌بینند:

"در روسیه که اندکی بیش نیست علیه تزارسم بسه نسام"

آزادی و برابری انقلاب شده است، در روسیه که از لحاظ مؤسسات واقعا سیاسی خود، فورا به جمهوری دموکراتیک بدل شده است. این موضوع که همه می بینند توانگران با چه سهولتی به "جیره بندی نان" پشت پامی زنند، بر مردم بسیار گران می آید و موجب ناخرسندی، اشمئزاز، برآشفگی و خشم توده ها می گردد. این سهولت، مخصوصا بسیار زیاد است. "زیرجلکی" و با بهای بسیار گزاف و به خصوص توسط پارتی (که فقط توانگران دارند) هرچیزی را و آن هم به مقدار زیاد به دست می آورند. مردم گرسنگی می کشند و "تنظیم مصرف" در دایره بسیار تنگ شیوه های ارتجاعی بوروکراتیک محدود مانده است. از طرف دولت ذره ای فکر، ذره ای دلسوزی نمی شود تا این عمل را طبق اصول واقعا انقلابی و دموکراتیک انجام دهد.

"همه" از نوبه ایستادن زجر می کشند. ولی... ولی توانگران خدمتکاران خود را برای ایستادن می فرستند و حتی برای این کار خدمتکاران مخصوص استخدام می کنند! بفرمائید این هم "دموکراتیسم"!

آیامی توان به خورده بورژوازی و سران آن در رفع مشکلات پس از انقلاب امید بست. لنین در مقاله "درس های انقلاب" صریحا می نویسد:

"مسئله هرکسی دیده است چه گونه صاحب کاران خرده پسا تقلا دارند و جوش و جلا می زنند تا برای خود آدمی شوند، به کارفرمای واقعی بدل گردند و به مقام بورژوازی ارتقایابند. تا آن هنگام که سیستم سرمایه داری حکم فرماست، صاحب کار خرد مپا چاره دیگری ندارد جز این که یا خود را به مقام سرمایه داران برساند. (چیزی که در بهترین حالات از هر صد نفر صاحب کار کوچک برای یک نفر میسر است) یا این که به مرحله صاحب کاران ورشکسته، یعنی نیمه پرولتاریا سقوط نمایند و سپس به پرولتاریا مبدل گردد. در سیاست نیز عین همین قضیه صادق است. دموکراسی خورده بورژوازی و به خصوص سران آن به بورژوازی گرایش دارند. سران دموکراسی خورده

بورژوازی توده های خود را با وعده و وعید و اطمینان به امکان سازش با سرمایه داران بزرگ تسکین می دهند و در بهترین حالات از سرمایه داران برای قشر فوقانی کم عده توده های زحمتکش، گذشت های ناچیز کوتاه مدتی می گیرند. ولی این دموکراسی خورده بورژوازی در کلیه مسایل قطعی و مهم همیشه دنباله بورژوازی بوده و به شکل زائده ناتوان آن و آلت مطیعی در دست سلاطین سرمایه مالی عرض وجود نموده است.

چنین است تشابه شگفت انگیز بین دو انقلاب مارس ۱۹۱۷ و بهمن ۱۳۵۷. این تشابه چون دوقلوهای تک تخمکی نه فقط در ظاهر بل در خصوصیات رفتاری و ارثی به گونه حیرت آوری یکسان است. اما فقط در يك مورد، بلکه فقط در مورد دایه های این دوقلوهوا، تفاوت خیره کننده ای دیده می شود. انقلاب مارس ۱۹۱۷ را چنان که خواهیم دید حزب بلشویک های روسیه به رهبری لنین با دلسوزی و جان فشانی مادرانه به پیروزی طبقه کارگر رساند. لنین آن چنان که خواهیم آورد، با بررسی دقیق انقلاب مارس ۱۹۱۷، يك لحظه در ضرورت قیام دوم تردید نمی کرد و تاکتیکی که در مقابل حزب قرار می داد قاطعیت انقلابی و باور به نیروی توده های انقلاب کرده بود. اما در این جا، حزب ما و رهبر آن به جای تربیت انقلاب، فقط کهنه های ایش را عوض می کند. مال البته بررسی ویژگی های انقلاب ایران و ضرورت مورد نیاز تکامل این انقلاب را در جای خود و در پایان همین بخش خواهیم آورد. اما اینک ببینیم لنین چه تاکتیکی را برای تکامل انقلاب مارس ۱۹۱۷، برگزید.

تاكتيك لينين در پيش برد انقلاب مارس ۱۹۱۷،
به سوی پیروزی پرولتاریا

لنین در همان اولین روزهای انقلاب مارس، در نامه‌ای تحت عنوان "نخستین مرحله انقلاب" و در همان اولین سطور نامه در ارزیابی انقلاب روسیه نوشت:

"نخستین مرحله این نخستین انقلاب، یعنی انقلاب اول مارس ۱۹۱۷ روسیه، چنانچه از روی مذاکره قلیل موجود در سوئیس برمی‌آید، به پایان رسیده است. این نخستین مرحله، مسلماً آخرین مرحله انقلاب نخواهد بود."

"سپس لنین به ارزیابی آن سلسله شرایطی می‌پردازد که منجر به برجیده شدن بساط تزاری ظرف چند روز گردید. او سرعت پیروزی انقلاب را معلول یک سلسله شرایط پراهمیت تاریخی - جهانی و در حله اول، انرژی انقلابی پرولتاریای روس می‌داند."

"بدون بزرگ‌ترین نبرد های طبقانی پرولتاریای روس و انرژی انقلابی وی طی سه سال ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷، ممکن نبود انقلاب دوم (انقلاب مارس ۱۹۱۷ - نگارنده) با چنین سرعتی به وقوع بپیوندد."

لنین نقش درنده خویی خانواده رومانف ها " این تالانگران که روسیه را در خون یهودیان، کارگران و انقلابیون غرق کردند" و نیز نقش ضد انقلاب و ارتجاع استولپینین سال های ۱۹۰۷ - ۱۹۱۴ را در وحدت بخشیدن به لزوم تعیین سرنوشت خود " به وسیله کلیه طبقات روسیه، ندیده نمی‌گیرد و به نحو شگفت انگیزی اهمیت همه بازیکنان انقلاب را در

مثالی که می‌آورد روشن می‌سازد:

"بدون انقلاب سال های ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ و بدون ضد انقلاب سال های ۱۹۰۷ - ۱۹۱۴ یک چنین تعیین سرنوشت خود" که به نحو دقیقی به توسط کلیه طبقات مردم روس و ملت های ساکن روسیه عملی شد، یعنی گزینش یک چنین شیوه‌ای به وسیله این طبقات نسبت به یکدیگر و نسبت به سلطنت تزاری که طی هشت روز انقلاب فوریه - مارس ۱۹۱۷ به ظهروپریست غیر ممکن بود. این انقلاب هشت روزه، اگر چنین تشابهی جایز باشد، گویی پس از ده بار تمرین در جزئیات و کلیات بازی شد. بازیگران یکدیگر را می‌شناختند و از نقش خود، جای خود، طول و عرض صحنه خود و از کوچک ترین سایه روشن های خط مشی های سیاسی و شیوه ها عمل مطلع بودند."

لنین پیروزی سریع انقلاب را فقط و فقط نتیجه این دو عامل مؤثر: انرژی انقلابی پرولتاریای روس و اتحاد طبقات مردم روس که معلول آشکار شدن ماهیت فاسد، پلید، هرزه، دزد و جنایت کار باند خانواده رومانف ها برای مردم بود، می‌داند و به هیچ چیز دیگری باور ندارد. او در نامه پیش گفته، بی‌هراس از هرکس و هر چیز حکومت موقت انقلابی را چنین توصیف می‌کند:

"این دولت جدید، که در آن لوبف و کوچکف یعنی اکتیابریست ها و تجدد طلبان مالمت جو، این دستیاران د بیروزی استولپین میرغضب، پست های واقعا مهم، پست های حساس، پست های مؤثر ارتش و دستگاه اداری را در دست دارند، این دولت که میلیونک و کادت های دیگر، بیش تر برای زینت، برای عنوان و به منظور ایراد نطق های ملیح پرفسور ما یانه در آن وارد شده اند و کرنسکی " ترودویک" هم برای فزیز کارگران و دهقانان نقش گیتار را در آن بازی می‌کند - این دولت یک اجتماع تصادفی از افراد نیست. اینها نمایندگان طبقه جدیدی هستند که در روسیه به قدرت سیاسی رسیده اند. اینها نماینده طبقه ملاکان سرمایه دار و بورژوازی هستند"

که مدت هاست از نظر اقتصادی به کشور ما حکومت می‌کنند.^۲ لنین، البته قید می‌کند که در کنار این حکومت، یک حکومت غیررسمی تازه و تکامل نیافته‌ای که هنوز نسبتاً ضعیف است، یعنی یک حکومت کارگری به وجود آمده که نمایندگان منافع پرولتاریا و کلیه اهالی تهی دست شهر و ده است. لنین تشخیص می‌دهد که این نیروی دوم، نیروی محرکه عمیق‌تر انقلاب است و می‌توان آن‌ها را به پیش راند و تصریح می‌کند:

”سیاستمداری که از انقلاب نمی‌ترسد، تناسب نیروهای اجتماعی را در انقلاب هشیارانه مورد سنجش قرار می‌دهد و هر لحظه معین را نه تنها از نقطه نظر خود ویژگی آن لحظه و آن روز، بلکه از نقطه نظر نیروهای محرکه عمیق‌تر، یعنی از نقطه نظر مناسبات متقابل عمیق‌تر منافع پرولتاریا و بورژوازی، خواه در روسیه و خواه در سراسر جهان ارزیابی می‌کند.“

لنین، در محدوده تحلیل‌های بی‌شروع کرده، صرف باقی نمی‌ماند. او همه شناخت خود از انقلاب را بلافاصله به دستورالعمل عینی وظایف روز تبدیل می‌کند و خطاب به همه آن اپورتونیسمی که از پیروزی بر تزار فقط ”ذوق“ می‌کنند و منتظر حوادث بعدی، انگار به تماشا می‌نمایند از انقلاب آمده‌اند، فریاد می‌زند:

”هرکس بگوید کارگران به منظور مبارزه با ارتجاع تزاریسیم (در این جا و در انقلاب ما برای شناسایی کامل اپورتونیسم امروزی اضافه بکنید امپریالیسم — نگارنده) باید از دولت جدید پشتیبانی کند، آن کس به کارگران و راه پرولتاریا و امر صلح و آزادی خیانت ورزیده است.“

لنین خطابش را از این اپورتونیست‌ها به توده برمی‌گرداند و هشدار می‌دهد: ”تمام سیاست بازان بورژوازی در کلیه انقلاب‌های بورژوازی، وعده و وعید به خورد مردم داده‌اند و کارگران را تحمیق کرده‌اند.“

انقلاب ما بورژوازی است و به این جهت کارگران نباید از بورژوازی پشتیبانی کنند، این است آنچه که پیتسرف‌ها، گوزدوف‌ها و چخیدزه‌ها می‌گویند و این است آنچه که پلخانف دیروز می‌گفت.

ما مارکسیست‌های گوییم: انقلاب ما بورژوازی است و به این جهت کارگران باید چشم و گوش مردم را در مقابل فریب سیاست بازان بورژوازی بازکنند و به مردم بیاموزند که به حرف پاورنکنند و فقط به نیروی خود، به تشکیلات خود، به اتحاد خود و به تسلیح خود متکی باشند.“

آیا چنین بود که لنین پی به اهمیت متفقین پرولتاریا نبرده باشد؟ خیر رهبران فعلی حزب ما برای اولین بار به این کشف و شهود دست نیافته‌اند لنین بی‌کم و کاست، آنچه را که ممکن بود و فقط می‌توان انتظار داشت بی بزک و پیرایه و مغالزه و عشق بازی و عوام‌فریبی سیاسی بیان می‌داشت: ”ما در عین این که اکنون به تجزیه و تحلیل مبارزه طبقاتی و تناسب قوای طبقاتی در مرحله فعلی انقلاب اکتفامی کنیم، باید این مسئله را مطرح نمائیم: متفقین پرولتاریا در انقلاب حاضر چه کسانی هستند؟“

پرولتاریا دو متفق دارد: اول توده وسیع چندین ده میلیون، یعنی اکثریت عظیم آن‌هایی که عبارتند از توده نیمه پرولتاریا و تا اندازه‌ای دهقانان خرده پای روسیه چیزی که برای این توده بسیار ضروری است، صلح، نان، آزادی و زمین است. این توده تاگزیر تا حدود معین زیر نفوذ بورژوازی و به خصوص خرده بورژوازی که از لحاظ شرایط معیشتی خود بیش از همه به آن شباهت دارد قرار خواهد گرفت و بین بورژوازی و پرولتاریا نوسان خواهد داشت.

لنین متفق دیگر پرولتاریای روس را پرولتاریای کلیه کشورهای داخل در جنگ امپریالیستی می‌داند. اما آنچه را که لنین پس از بیان فوق در باره دولتی خورده بورژوازی، متفق پرولتاریا، بیان می‌کند، بی‌درنگ، با وظیفه حزبی پرولتاریا — مبرم‌ترین وظیفه روز — استحکام می‌بخشد.

”ما باید اکنون، با استفاده از آزادی نسبی نظم تازه، و وجود شوراهای نمایندگان کارگران، بکوشیم قبل از هر چیز و بیش از هر چیز ذهن این توده را روشن کنیم و متشکلش سازیم.“

بیان فوق سراغاز دستورالعملی است که لنین در مقابل طبقه کارگر

پیشرو روس می‌گذارد. این دستورالعمل، در مقاله "راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر" دیگر بی‌هیچ اما و مگر و بی‌هیچ تردیدی تبدیل می‌شود بر فشار به توده‌ها برای اعمال قدرت بیشتر و تدارک انقلاب سوسیالیستی.

"خود ویژگی انقلاب فعلی در روسیه عبارت است از انتقال انقلاب از نخستین مرحله خود که در آن قدرت حاکمه بیه علت کافی نبودن آگاهی و تشکل پرولتاریا به دست بورژوازی افتاده است، به دومین مرحله که در آن باید قدرت حاکمه به دست پرولتاریا و قشرهای تبه‌دست دهقانان بیفتد."

شاید گمان برید که چنین دستورالعمل‌هایی را از موضع قدرت و هنگامی که قدرت شوراها را به دست داشته است صادر نموده؟ اما این طور نیست. لنین همان جا می‌آورد که:

"به این واقعیت اعتراف شود که حزب ما در اکثر شوراها کارگران در برابر گروه بندی کلیه عناصر اپورتونیست خورده بورژوا، از سوسیالیست‌های توده‌ای و اس. ارها گرفته تا کمیته تشکیلاتی (چخیدزه، تسره‌تلی و غیره) استکلف و سایرین، که به نفوذ بورژوازی تن داده و نفوذش را در بین پرولتاریا بسط می‌دهند، در اقلیت و آن هم فعلا در اقلیت ضعیفی است."

قاطعیت لنین فقط از ایمان بی‌کرانه‌اش به نیروی توده‌ها نشأت می‌گرفت. لنین اطمینان داشت که توده‌ها آماده پذیرش بی‌لجاجت حقیقت اند و تمام همت انقلابیون پیشرو را برافشای بی‌امان کمبودها و بر ملا سازی شیوه‌های عوام فریبانه بورژوازی و سران خورده بورژوازی می‌گماشت، لنین هیچ "تاکتیکی" جز تاکتیک کار در جهت زدودن نشانه‌های عدم آگاهی توده و از طریق لودادن چشم‌بندی‌های فریب کارانه بورژوازی را توصیه نمی‌کند و در این زمینه می‌نویسد:

"تجربه جهانی حکومت‌های بورژوازی و ملاکان دو طریقۀ برای ستمگری بر مردم به وجود آورده است. طریقه اول، اعمال قهر است که نیکلای رومانف اول یا نیکلای چماق و نیکلای دوم یا نیکلای سفاک حداکثر دژخیمی ممکن و حتی

ناممکن را که از طریق قهر میسر بود به مردم روس نشان دادند ولی طریقه دیگری هم هست که آن را بهتر از همه، بورژوازی انگلستان و فرانسه که در نتیجه یک سلسله انقلاب کما کبیر و جنبش‌های انقلابی توده‌ها "تجربه اندوخته‌اند" ساخته و پرداخته است. این طریقه عبارت است از فریب، چاپلوسی، عبارت‌پردازی، هزاران هزار وعده و وعید، صدقه‌های ناچیز، گذشت‌های بی‌اهمیت و حفظ آنچه دارای اهمیت است!

خود ویژگی لحظه فعلی در روسیه، سرعت سرگیجه‌آور در انتقال از طریقه اول به طریقه دوم، یعنی انتقال از اعمال قهر علیه مردم به چاپلوسی در مقابل مردم و فریب آنان با وعده و وعید است."

لنین شك ندارد که واقعیت زندگی روزمره، به شرط آن‌که پنهان نگاه داشته نشود، زحمتکشان را آماده پذیرش سریع هر حقیقت ناگزیر می‌سازد: "عدم آگاهی توأم با زود باوری غیر آگاهانه، به خصوص از طرف پرولتاریا و دهقانان تبه‌دست که زندگی، یعنی وضع اقتصادی - اجتماعی آنان، به آن‌ها می‌آموزد که به سرمایه داران اعتماد نداشته باشند، به‌طور روزافزون راه زوال خواهد سپرد."

لنین می‌داند که این زوال، خود به خود و بدون کار وسیع متعهدانه و انقلابی، بطئی و غیرکار ساز خواهد بود و بی‌سرمویی مجامله و پروا از قدرت دولتی یا هر قدرت دیگر، دستور کار زیر را صادر می‌کند:

"کار در رشته انتقاد، توضیح اشتباهات احزاب خورده بورژوازی اس. ار و سوسیال دموکرات، آماده و متحد ساختن عناصر حزب آگاه پرولتاری، یعنی حزب کمونیست، رهایی پرولتاریا از قید گنج سری عمومی خورده بورژوازی. این‌ها یک کار فقط تبلیغاتی به نظرمی‌رسد. ولی ذر حقیقت این عملی‌ترین کار انقلابی است، زیرا نمی‌توان انقلابی را به پیش راند که متوقف گشته، در عبارت‌پردازی غرق شده و مشغول در جازدن است و آن هم نه به این علت که موانع خارجی وجود دارد و نه بدان علت که بورژوازی به قوه قهریه متوسل شده

است، (کوچک عجالتا فقط تهدید می‌کند که علیه سربازان به قوه قهریه متوسل خواهد شد) بلکه بدان علت که توده‌ها عدم آگاهی توأم با زود باوری از خود نشان می‌دهند فقط با مبارزه علیه این عدم آگاهی آمیخته بازود باوری، علیه آن می‌توان و باید منحصراد رزمینه مسلکی و اقتناع دستانه و اشاره به تجربه زندگی مبارزه کرد) می‌توانیم از چنگ عنان گسیختگی جمله پر دازی‌های انقلابی که رواجی تام دارد، رها گردیم و خواه آگاهی پرولتاریا و خواه آگاهی توده‌ها، خواه ابتکار جسورانه و قاطع آن‌ها را در محله‌ها و نیز عملی ساختن و تکامل و تحکیم "بی‌اجازه" آزادگی‌ها و دموکراسی و اصل تملک همگانی کلیه اراضی را پیشرفت دهیم.

لنین هشدار می‌دهد که نباید به انتظار نشست و بی‌درنگ باید با استفاده از موقعیت در راه هدف "استراتژیک" در روسیه و درکل جنبش بین‌الملل کوشید:

"به هرکس خیلی چیزها داده شده، خیلی چیزها هم از او خواسته می‌شود. هیچ کشوری در جهان اکنون مثل روسیه این قدر از آزادی برخوردار نیست. از این آزادی استفاده نکنیم ولی نه برای موعظه پشتیبانی از بورژوازی، یا از دفاع طلبی انقلابی بورژوازی، بلکه برای تأسیس جسورانه و شرافتمندانه پرولتاری و لیکنختی انترناسیونال سوم. انترناسیونالیستی که دشمن آشتی‌ناپذیر خائنین سوسیال شوونیست و افراد مترزل "مرکز" باشد."

لنین به طور کلی معتقد است انقلاب که فرامی‌رسد به معنای پایسان یافتن دوره مسالمت آمیز تکامل سیاسی است. انقلاب به مفهوم شروع درگیری است، وقفه‌ناپذیر است و بایستی آن را تا پایان به پیش راند. هر نوع پله دادن بر روی انقلاب خوش خیالی و خام طبعی است. باید هنوز که سرخ است آن را کوبید و به شکل قالب دلخواه درآورد: حتی در سال ۱۹۰۵، در اوج ضعف و چند پارچگی و درگیری‌های داخلی در حزب سوسیال دموکراسی روسیه در مقدمه "دوتاکتیک" می‌نوشت:

"انقلاب مسلما با چنان سرعت و با چنان عمقی تعلیم می‌دهد که

در دوره‌های مسالمت آمیز تکامل سیاسی غیرقابل تصویره نظر می‌رسد و آنچه به خصوص اهمیت دارد این است که انقلاب نه فقط به رهبران، بلکه به توده‌ها نیز تعلیم می‌دهد. . . .

شکی نیست که انقلاب، ما و توده‌های مردم را تعلیم خواهد داد. ولی مسئله‌ای که اکنون در مقابل حزب رزمنده سیاسی قرار دارد این است که آیا ما خواهیم توانست چیزی به انقلاب بیاموزیم؟"

اما آن چه چیزی است که انقلابیون و حزب رزمنده سیاسی باید بکوشد به انقلاب بیاموزد؟

"آیا ما خواهیم توانست از آموزش سوسیال دموکراتیک خود و از ارتباط خود با یگانه طبقه تا آخر انقلابی، یعنی پرولتاریا استفاده نمائیم، مهربونشان پرولتاریا به انقلاب بنزیم، و انقلاب را نه در گفتار بل در کردار به پیروزی قطعی و واقعی برسانیم و ناستواری، نیمه‌کاری و خیانت بورژوازی دموکرات را فلج گذاریم؟"

لنین سپس می‌نویسد که آموزش به انقلاب به معنی آموزش توأم بسا فشار به پرولتاریا است. می‌گوید که کار عادی سازمان‌ها و گروه‌های حزبی، کار ترویجی و تبلیغی، کار تحکیم و توسعه رابطه با توده‌هاست ولی این کار در عین ضرورت در زمان انقلاب، کمتر از هر موقع دیگر کافی است. زیرا در هنگام انقلاب طبقه کارگر را "شور غریزی قیام آشکار انقلابی فرامی‌گیرد" و وظیفه حزب چیزی بیش تر از پروپاگاندا و آرتاسیون است. حزب واقعا انقلابی در چنین زمانی موظف است وظایف و اهداف این شور غریزی انقلابی پرولتاریا را تنظیم کند. لنین مرکز ثقل چنین وظایفی را حتی در سال ۱۹۰۵ چنین تعیین می‌کند:

"یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و شکل طبقه کارگر بسیار و بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر این است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و این شکل در کجا باید قرار گیرد؟ در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟ چه در این وجه در آن دیگری، طبقه کارگر تربیت

و متشکل می‌گردد. هم این و هم آن دیگری البته ضروری است. لیکن اکنون، در انقلاب فعلی، تمام مسئله در این است که مرکز ثقل تربیت و تشکل طبقه کارگر در کجا قرار خواهد گرفت. در اولی یا در دومی؟

فراجام انقلاب منوط به آن است که آیا طبقه کارگر نقش همدست بورژوازی را بازی خواهد کرد، همدستی که از لحاظ نیروی تعرض علیه حکومت مطلقه، توانا ولی از لحاظ سیاسی ناتوان است یا این که نقش رهبر انقلاب توده‌های را نمایندگان زیرک بورژوازی به خوبی این موضوع را درک می‌کنند و به همین جهت است که "آسوا باز دینه" نظریات آکیمونی یعنی "اکنون میسم" در سوسیال دموکراسی را که در شرایط کنونی برای اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی اهمیت درجه اول قائل است، می‌ستاید.

واضح است که لنین با نشان دادن تمایل بورژوازی به گزینش طریقه اولی موافقت خود را با انتقال مرکز ثقل به راه دوم اعلام می‌دارد و می‌نویسد اگر ما به استقبال خطرات انقلاب نشتابیم لاجرم باید به دنبال حوادث گام برداریم:

"در زمان انقلاب هیچ چیز خطرناک تر از این نیست که از اهمیت شعارهای تاکتیکی از لحاظ اصولی دقیق، کاسته شود. تدوین تصمیمات تاکتیکی صحیح برای حزبی که می‌خواهد پرولتاریا را طبق روح و اصول دقیق مارکسیسم رهبری نماید، نه این که فقط به دنبال حوادث گام بردارد، حائز نهایت اهمیت است."

اما چنین تاکتیکی عبارت از چیست؟ باید مطالعه دقیق متن دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک را به رفقا توصیه کرد. لنین بی مشروط کردن قضیه حتی در سال ۱۹۰۵ از قطعنامه‌ای دفاع می‌کند که بر تسلیح طبقه کارگر برای شرکت در جنبش عمومی انقلاب دموکراتیک تأکید دارد و پخته می‌کند که در شرایط انقلاب، ضروری است که حزب به موازات پیشرفت جنبش و هنگامی که حوادث به طور عینی از شعارها پیشی می‌گیرد گامی قاطع تر بردارد.

نقل کامل قطعنامه مورد پشتیبانی لنین در این جزوه هنگامی که هر کس می‌تواند آن را در ریاض نویسنده صفحات ۲۶۳ و ۲۶۴ "مجموعه آثار و مقالات" مطالعه کند غیر ضروری است. باید بی‌ابرو افکندن‌های فیلسوفانه پذیرفت که پشتیبانی لنین از این قطعنامه در سال ۱۹۰۵ به منزله اولین گام و قطعی ترین سنگ زیربنای پیروزی انقلاب سوسیالیستی در سال ۱۹۱۷ گردد. لنین دیگر در آستانه سال ۱۹۱۷ و در سپتامبر ۱۹۱۶ در مقاله "برنامه جنگی انقلاب پرولتاریایی" می‌نویسد:

"طبقه ستمگشی که برای آموختن طرز استعمال اسلحه و به دست آوردن آن نکوشد فقط شایسته آن است که بسا وی همانند برده رفتار کنند زیرا اگر ما به پاسیفیست‌های بورژوا و یا اپورتونیست تبدیل نشده باشیم نمی‌توانیم این نکته را فراموش کنیم که در جامعه طبقاتی زندگی می‌کنیم و جز مبارزه طبقاتی راه خروج دیگری از آن وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. در هر جامعه طبقاتی، اعم از این که بنایش بر بردگی یا سرواژ باشد و یا، مانند امروز، بر کار مزدوری، در هر حال طبقه ستمگرمسلح است."

و سرانجام لنین در نامه‌ای به تاریخ ۱۸ اکتبر (اول نوامبر) به اعضای حزب بلشویک‌ها می‌نویسد:

"موقع دشوار است. وظیفه سنگین است. خیانت عظیم است. ولی با تمام این احوال وظیفه اجرا خواهد شد، کارگران صفوف خود را فشرده خواهند ساخت، قیام دهقانان و ناشکیبی بیرون از حد سربازان در جبهه، کار خود را خواهد کرد. صفوف خود را فشرده تر سازیم، پرولتاریا باید پیروز گردد!"

یک هفته بعد در ۲۴ اکتبر (۶ نوامبر) در نامه به اعضای کمیته مرکزی می‌نویسد: "تاریخ، انقلابیونی را که می‌توانند امروز پیروز شوند - و یقیناً هم امروز پیروز خواهند شد - چنانچه کار را به فرد آیند ازند، که بیم آن می‌رود بسی چیزها - همه چیز - از دست برود، در مقابل تأخیری که رو می‌دارند، نخواهد بخشید."

و چنین بود که لنین انقلاب دوم را مطرح، طرح تاکتیکی آن را مشخص و پرولتاریا را به پیروزی رساند.

آنچه که درباره تشابهات بین دو انقلاب مارس ۱۹۱۷ و بهمن ۱۳۵۷، با دقت در مطالب بخش گذشته می‌توان نتیجه گرفت، چنین خلاصه می‌شود:

پدیده قدرت دوگانه همان‌طور که لنین اعتراف می‌کند، پدیده‌ای است که برای اولین بار در انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه بروز می‌کند. لنین اشاره می‌کند که اخذی (یعنی حتی مارکس و انگلس) به امکان بروز این پدیده اشاره نکردند. پس باید و لازم است این پدیده را شکافت و فرمول‌های قبلی را کامل کرد. لنین طی بررسی ثابت می‌کند که بروز این پدیده، نشانه گذشتن انقلاب از مرحله بورژوا-دموکراتیک و هم‌مرزی آن با دموکراسی انقلابی کارگران و دهقانان است. لنین انقلاب مارس ۱۹۱۷ را یک انقلاب به تمام معنی خلقی که در آن توده‌های عوام میلیونی به عرصه مبارزه کشیده شده‌اند، می‌داند و چنین تظاهراتی را به دو علت: ماهیت اساساً انقلابی پرولتاریای روس و نیز فشار بی‌اندازه استبداد باندتزار بزه‌همه خلق می‌داند. لنین به درستی اشاره می‌کند که، قدرت دوگانه هرگز نمی‌تواند تا مدت‌ها ادامه یابد. لنین می‌گوید: خورده بورژوازی به علت خصلت معیشتی و نیز زودباوری و عدم آگاهی توده، مواضع خود در قدرت دوم و به همراه آن توده ناآگاه را به دامن بورژوازی می‌اندازد. لنین با عنوان کردن شعار ضرورت انقلاب دوم راه مبارزه با چنین سازشی را به میدان فرستادن پرولتاریای آگاه، تجهیز آنان برای افشاکری بورژوازی و سران خورده بورژوازی و کوشش برای تسلیح کارگران و بدان وسیله مبارزه رودررو

و بی‌امان، برای برقراری سوسیالیسم می‌داند.

برای دومین بار در تاریخ انقلابات جهان، پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، پدیده قدرت دوگانه تماماً در ایران بروز کرد. حتی دلایل عینی انقلاب ایران با آنچه که لنین درباره دلایل عینی انقلاب مارس ۱۹۱۷ برمی‌شمرد، یکسان است: ماهیت انقلابی طبقه کارگرایران و فشار استبداد شاهنشاهی بر تمام توده من معتقدم انقلاب ایران از انقلاب مارس ۱۹۱۷، به علت ماهیت انقلابی‌تر، آگاه‌تر و کم‌تر زودباور بخش بزرگی از خورده بورژوازی ایران نسبت به خورده بورژوازی آن زمان روسیه، گامی هم پیش‌تر است. این امر البته به تأثیر زمان، تأثیر عوامل خارجی و از جمله تأثیر بس‌نیرومند سیستم جهانی سوسیالیسم، بستگی تمام دارد. در این زمینه به درستی باید به وجود سازمان مجاهدین خلق، اشاره کرد. این سازمان بزرگ‌ترین نماینده خورده بورژوازی آگاه ایران است که با موضع‌گیری کاملاً انقلابی و مترقی خود، خود ویژگی انقلاب ما را گامی به جلو رانده، آن را بازم به دموکراسی انقلابی پرولتاریا نزدیک‌تر کرده و زمینه‌های کاملاً عینی‌تری برای سرعت بخشیدن به امر اتحاد بین پرولتاریا و متحد تاریخی آن فراهم نمود. از همین خود ویژگی انقلاب ایران است که نتیجه عینی و مشخص دیگری بروز کرده است: اگر درست عمل شود، انقلاب ایران می‌تواند به طور مسالمت‌آمیز، بدون جنگ داخلی و توسل به اسلحه، پرولتاریا را به سرکردگی و حاکمیت در جامعه برساند. این عمل درست چه‌گونه عملی است: به وجود آوردن حزب منسجم و سراسری پرولتاریای ایران، یعنی رفع کمبود انقلاب ایران نسبت به انقلاب مارس ۱۹۱۷. این کمبود نیز به سهم خود تأثیر زمان و تأثیر سیستم کاملاً درنده‌خو، فاشیستی و ضد مردمی سرمایه‌داری جهان است که در کشورهای اقمار خود، هرکوشی برای تشکل زحمتکشانش را بی‌رحمانه سرکوب می‌کند. باری این است آن وظیفه‌ای که هرگونه بی‌اعتنایی به آن و هرگونه اهمیت ندادن به آن، مسئولیت تاریخی خطیری به گردن همه خواهد افکند. در شرایط فعلی، نیروهای مترقی ضمن فشار به توده‌ها، و واداشتن پرولتاریا به مقاومت و سرکوب بی‌امان ضد انقلاب، در هرپوششی، باید و ضروری است با یافتن مرز اختلاف نظرها و طرح واضح و قاطع آن و با طرد هر آنچه غیرمارکسیستی است، با افشای بی‌وقفه همه قدرت‌طلبان در جنبش مترقی، با مبارزه سبعانه با همه

گونه و هرگونه انحراف، به اتحاد دست یافته، سرانجام با به وجود آوردن يك حزب منسجم و سراسری پرولتاریا و با ایجاد جبهه‌ای از همه ترقی خواهان و میهن پرستان، به سرکردگی پرولتاریا، که زمینه عینی فراوانی دارد، گام آخر تا سوسیالیسم را مجدداً بردارند.
اما اینک می‌رسیم به سؤال عمده این جزوه: رهبران حزب توده چه کرده‌اند و چرا؟

بخش دوم چه کرده‌اند؟

حقیقت این است که کشف و درك فرورفتن درمنجلاب ندانم‌کاری، از طرف کمیته مرکزی معلوم نیست منتخب چه کسی، در این ارزیابی سریع و فشرده به خصوص بی‌توجه به مبارزات گروه‌بندی‌های حریص رهبری در مرکز حزب، کاری پس سنگین است و بازگو و انتقال آن به توده حزبی، در زمانی که تقریباً همه اسناد گذشته در خفا به آب توبه شسته شده، کاری است بی‌اندازه مشکل.

اما از قرائن و همان مقدار تعریف‌های سیاه مشق سیاسی، که مشتاقان تدوین "مجموعه آثار" برای خویش - میراث‌کودنی سیاسی آنان - به ویژه پس از انقلاب، به جای گذاردن، کم و بیش می‌توان دریافت که چه اندازه با دستپاچگی حزب را سرهم کرده‌اند و به جای درك موقعیت انقلاب و حفظ آن از خطر مدعیان در مقابل چشم، و راهنمایی طبقه کارگر به اعمال قهرمانی‌های بیش‌تر و رساندن آنان به مرحله سرکردگی در انقلاب، حزب را به دستگاه مکانیکی بی‌خاصیت اعلام خطر تبدیل کرده‌اند که فقط می‌تواند هرکسی را که به انقلاب نزدیک می‌شود - از دوست یا دشمن - با جرتنگ جرتنگ مداوم، هراسان کند.

هنوز البته کسی خود را مسئول پاسخ‌گویی نمی‌داند. ضرورتی هم نیست وقتی گریبان را با چنین سهولتی به شیوه متعارف می‌توان خلاص کرد:

"ما يك بار باید بگوئیم که درباره نوشته‌های کلیه این گروهک‌ها از کار اقلیت گرفته تا راه کارگر، رزمندگان، بزمندگان،

مبارزان، مبارزین، توفان، توفین - ما به همه این ها پاسخ نمی دهیم." (پرسش و پاسخ ۱۷، صفحه ۱۱)

این دهن کجی های کود کانه است شیوه برخورد ما در برابر همه پرسش هایی که از هر طرف از حزب می شود. اما، ما به پاسخ آنان چه نیاز، هنگامی که دیگر خطابم نه این آقایان، که ستاره مبارزه مشرق زمینند، بل به توده حزبی است که اینک بنابه قول لنین دچار چنین وضعی شده اند:

"رفقا، بحران در زندگی حزب روزبه روز عمیق تر می شود و پایانی بر آن متصور نیست. کشمکش در حال شدت یافتن است، مجادله پس از مجادله به وجود می آید و نتیجتاً از کار مثبت حزب بر طبق خط مشی، تا نهایت درجه جلوگیری به عمل آمده است. انرژی های حزبی که هنوز جوان و انسجام نیافته است به گونه ای وخامت بار هدر می رود." (لنین، از نامه به حزب)

انرژی رفقای جوان حزبی ما نیز - همان طور که روزانه می بینیم - همه جا بدین گونه هدر می رود که در هر محفلی به جای این بزرگواران، پاسخ گو باشند و از آن جا که این هانمی توانند - برعکس پاسخ گویان سنتی حزب - فقط سؤالات دست چین شده را پاسخ دهند و پاسخ های عمومی حزب را هم ندارند، چیزی که پیش آمده به وضوح قابل تشخیص است: رفقای حزبی ما از شرکت در بحث های عمومی طفره می روند.

آنچه که در گذشته در حزب ما اتفاق افتاده، نه سلسله برخوردهای سازمانی، از طریق مکانیسم درگیری نظریات، نه چکیده کنفرانس ها، پلنوم های وسیع و یا احتمالاً کنگره حزبی، نه از طریق اقتناع حزب به صحت نظرات این یا آن دیگری، بل، صرفاً از کانال دسته بندی های گانگستریسمی، بایکوت بخشی از کادرهای برجسته به سود یکی و زیان طرف دیگر و شیوه ابطال مجموعه نظریات یکدیگر و قهرآشتی کود کانه که به هزینه تاریخ معاصر و به حساب تن های مثله شده در شکنجه گاه ها و عمرهای بریاد رفته مبارزان داخل کشور در سلول ها، انجام می شد. شیوه آنان شیوه پراکندگی سازمانی و آشفتگی و سردرگمی و خیال بافی "برنامه ای و در جهت یافتن کورمال کورمال روزه امید بوده است. تکرار

این نقل قول سمبلیک در این جزوه نیز هنوز مفید فایده است:

"چند ماه بعد، پس از پلنوم دهم که رفیق رادمنش دومرتبه دبیر اول حزب شد و مسئول کار سازمان مخفی در ایران گردید، وی که اعتماد زیادی به شهرپاری داشت بدون اطلاع کمیته مرکزی، شهرپاری را به کار گرفت و حتی به وی مسئولیت ها بالاتری نیز داد و برای کار مخفی او را به همراه رفیق شهید حکمت جو و رفیق خاوری به ایران فرستاد.

حکمت جو و خاوری از همان آغاز ورود به ایران در چنگال ساواک قرار داشتند، منتهی خود آن ها هیچ اطلاعی نداشتند که ساواک از فعالیت آن ها اطلاع دارد. اطلاعاتی که ما پس از کشف خیانت شهرپاری به دست آوردیم، نشان می دهد که لورفتن حکمت جو و خاوری و نابود شدن رفقا سرگرد زرمی و مهندس معصوم زاده توسط شهرپاری بوده است." (نکاتی از تاریخ حزب توده ایران، صفحه ۵۰)

خوب، از چنین تشکیلات مرکزی اصولاً مگر می توان انتظار پاسخ گویی داشت؟ البته به طور مضحکی (وقتی انبوه سؤال های بی پاسخ در مقابل مردم است) شکلک درمی آورند که:

"دوست گرامی، شما اقلاً اگر به ۴۰ سال سابقه حزب توده ایران نگاه کنید، می بینید حزب توده ایران هیچ وقت این صفت را نداشته که جواب ندهد. به تمام مسائل جواب داده یعنی هرایرادی به ما بگیرید، این یکی به مانمی چسبد که جواب نداده باشیم." (پرسش و پاسخ ۱۲، صفحه ۱۱)

آیا خود شان را مسخره نمی کنند؟ در پرسش و پاسخ ۱۳، صفحه ۹۹ رفیقی می پرسد:

"س: چرا شما نشریات حزب توده ایران در سال های پیش از انقلاب را منتشر نمی کنید؟ ما خواستار انتشار همه این نشریات هستیم."

و پاسخ می شنود:

"ج: ما از حسن ظن دوستانی که خواستار انتشار همه این نشریات هستند، بسیار متشکریم اما، رفقا! ما امکان این کار

را نداریم. نشستن و فرمان دادن که چرا این را چاپ نمی‌کنید چرا آن مقاله را نمی‌نویسید، بسیار کار آسانی است. ما نیروی بسیار محدودی در اختیار داریم. این نیروی انسانی، تا نهایت ممکن، کار می‌کند. بیش از این دیگر ممکن نیست. بسیاری کتاب‌ها را نتوانسته‌ایم تجدید چاپ کنیم. ما هم از جهت نیروی انسانی، و هم از لحاظ مادی، به شدت در مضیقه هستیم. ۰۰۰ از شما نیز خواهش می‌کنیم از این سفارش‌ها که با نهایت حسن نیت همراه است به ما کم‌تر بدهید.

آیا واقعیت همین است که به این رفیق پاسخ داده می‌شود: نبودن امکانات، نیروی انسانی، پول و غیره؟ یک حزب انقلابی که قصد عوام‌فریبی ندارد از جمله می‌تواند اعلام کند که: به این‌ها دلیل، چاپ همه نشریات قبل از انقلاب ضروری نیست. آن‌جا مطالبی است که ممکن است مورد برداشت‌های یک سویه و سوءاستفاده دشمنان حزب قرار گیرد. ولی پاسخ فوق، مثل یک دم خروس رنگارنگ می‌چ انسان را گیر می‌اندازد، زیرا همه می‌دانند که تجدید چاپ مجموعه ۵۱-۵۷ ارگان دنیا اینک ناپایب است و فروش آن‌ها خود منبع درآمدی قابل توجه برای حزب بود. است. رفیقی که این پاسخ را می‌گیرد در راه خانه از خود می‌پرسد: انتشار اسناد حزبی آیا مؤخرتر از: گفتاری چند از بزرگان درباره زن، چهره‌های درخشان، مادرنامه، مارکس، انگلس، لنین در زندگی خصوصی و یا پیک‌نی‌گدا می‌تواند باشد؟ آیا انتشار کتاب‌های فوق به کادر، پول و امکانات محتاج نبوده‌اند؟ اما حقیقتاً چرا دوره دنیا مربوط به سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۵۰ و دوره روزنامه مردم منتشره ۱۳۳۹-۱۳۵۷ را منتشر نمی‌کنند؟ به این دلیل که می‌خواهند بسی مطالب بی‌محتوای افتتاح آور غیرمارکسیستی، از جمله این نظریه مشعشع درباره اصلاحات ارضی را از چشم رزمندگان حزبی پنهان بدارند.

علاوه بر این نظریه‌های سیاسی، این تمایل محافظ‌امپریالیستی (انجام بعضی اقدامات در زمینه اصلاحات ارضی) دارای یک پایه اقتصادی مهمی نیز هست: کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مهم‌ترین منبع تهیه محصولات کشاورزی اعم

از مواد خام صنعتی و یا مواد خوارباری و هم بازار فروش کالا و میدان سرمایه‌گذاری برای کشورهای مترویل سرمایه‌انحصاری هستند. احتیاجات این کشورها به محصولات کشاورزی و توسعه امکانات سرمایه‌گذاری و فروش کالا‌های صنعتی هر روز زیادتر می‌شود و بالنتیجه بالا بردن محصولات کشاورزی در کشورهای عقب افتاده هر روز بیش‌تر به یک ضرورت غیرقابل اجتناب برای کشورهای مترویل درآمده است. زیرا در وضع کنونی جهان که هر روز نقطه جدیدی از زیر نفوذ و تسلط سیاسی و اقتصادی سرمایه‌های امپریالیستی خارج شده و راه تکامل مستقلانه‌ای را در پیش می‌گیرد، امپریالیست‌ها تنهایی توانند کمبودی را که از این راه به وجود می‌آید از راه توسعه دادن به تولید کشاورزی در مناطق زیر نفوذ خود جبران کنند. این انگیزه هم امپریالیست‌ها را در جهت موافقت با بعضی اقدامات در زمینه اصلاحات ارضی و رشد تولید کشاورزی در کشورهای نظیر ایران می‌راند. (مجله دنیا شماره ۱، دوره دوم، اردیبهشت ۱۳۳۹، از مقاله سیاست دولت کنونی ایران درباره مسئله ارضی نوشته ن. کیانوری)

ملاحظه می‌فرمائید اصلاحات ارضی در ایران از روی حسن نیت امپریالیست‌ها، به قصد رشد تولید کشاورزی و در نتیجه رفع احتیاجات کشورهای مترویل به محصولات کشاورزی شروع شده است و خلاصه یعنی ما گندم می‌کاریم و به آمریکا صادر می‌کنیم!! یک علت دیگر عدم تجدید چاپ مجموعه انتشارات قبل از انقلاب این است که مقاله فوق آخرین رد پای حضور نویسندگان در ارگان تئوریک حزب است. بار دیگر که اسم این رفیق پای مقاله‌ای در مجله دنیا به چشم می‌خورد سال ۱۳۵۳ او دردمین شماره‌ای است که دنیا در دوران نوین زندگی خود را آغاز می‌کند و تصمیم می‌گیرد به صورت ماهانه و در ۱۲ شماره در سال نشریابد، یعنی ۴ سال بعد. طبیعی است انتشارات این ۴ سال حزب، می‌تواند مورد نفرت عضو مطرود گذشته و دبیر اول فعلی قرار گیرد. این که توده حزبی برای درک وضع کنونی به همه این اسناد نیازمند است در مقابل این تمایل رئیس،

بی‌نهایت بی‌اهمیت است و تبدیل می‌شود به "سفرش".

باری، سرانجام باید طشت رسوایی‌های گذشته را از بام فرو افکند.
این، وظیفه هرفرد انقلابی است که در صفوف حزب توده ایران می‌جنگد.
این، همان سود مردم و تعیین تکلیف جنبش مترقی معاصر ایران است که
بی‌تعیین تکلیف و پاسخ‌گویی رهبران حزب توده ایران، در برابر تاریخ
معاصر، میسر نیست. "امر انتقاد از خود و افشای بی‌رحمانه کمبودها و
نقایص" وظیفه‌ای است که لنین در برابر حزب و افراد حزبی می‌گذارد.
چنین کاری را لنین "مهم‌ترین شیوه" از بین بردن نارسایی‌های فعالیت
حزب و پرورش کادرهای حزبی "می‌داند". لنین معتقد بود که اگر در حزب
مارکسیستی انتقاد و دموکراسی حاکم نباشد، اگر به اعضا اجازه شرکت و
مذاکره در مسائل مهم حزبی ندهند، اگر ارتباط حزب با توده‌ها و اعضای
خود دائما گسترده‌تر نشود، دیگر يك سازمان واقعا انقلابی نیست و
نی‌تواند پرولتاریا را رهبری کند. لنین می‌نوشت:

"مایرای این که فقط در حرف حزب توده‌ها نباشیم، باید
پیوسته به مقیاس بیش‌تری توده‌های وسیع‌تر به شرکت در
تمام کارهای حزبی جلب نمایم".

ولی این مارتف‌های معاصر، این آقایانی که روح رهبران انترناسیونال
دوم در جسمشان حلول کرده‌است، این تئوری‌پردازانی که برای پوشاندن
ضعف‌های بی‌کران خود از نیمه دوم سال ۱۳۳۲ تا به امروز زحمتکشان
را از انقلاب سوسیالیستی می‌ترسانند و به دنباله‌روی از بورژوازی و خورده
بورژوازی و می‌دارند، ظاهرا خود را تابع هیچ‌گونه نظرخواهی و رعایت
مقررات و یا مراعات دموکراتیسم حزبی نمی‌دانند.

بگذارید ببینیم در حزب ما چه تاکتیکی با چه هدفی و چراغ‌نبال می‌شود؟

"پس از تعیین نخست‌وزیر و تشکیل کابینه و تنظیم برنامه و
تصویب آن‌ها به وسیله مجلس، پس از تصویب يك سلسله
قوانین ضرور اولیه، آن وقت رژیم سیاسی برخاسته از انقلاب،
تمام نهاد‌های دولتی و اجتماعی خود را ایجاد کرده و
آماده عمل است. از آن روز (که اگر به درستی و سریع‌اعمال
شود، نباید از چند ماه دیگر تجاوز کند) منطقی است که ما
عملکرد رژیم را مورد بررسی قرار دهیم و توقعات معینی را

مطرح کنیم." (مردم شماره ۳۰۶، ۲۲ مرداد ۵۹)

این آن چیزی است که حزب توده ایران قریب ۱/۵ سال پس از
پیروزی انقلاب، و در آستانه نخست‌وزیری رجایی به نیروهای انقلابی و
به طبقه کارگر، توصیه می‌کند. باید آن را رفاچه نام گذارد؟ پاسیفیسم،
اپورتونیسیم و یا آن طور که پیشنهاد می‌کنم جست‌وجوی واژه سیاسی
نوینی که برای نشان دادن "واقعیت وجودی" این حضرات به حد کافی
گویا باشد.

صرف نظر از آنچه که در جزوه قبل درباره عدم درک درست از
انقلاب و در نتیجه انتخاب چنان شی کسل‌کننده‌ای که نه تنها موجب
تقویت بورژوازی و خورد بورژوازی، بل از آن هم بدتر موجب شکاف و باز
هم شکاف بیش‌تر در کل جنبش مترقی ایران گردید، ما امروز مثل مرغی که
شاهکار کاشته شده در انبارش را به همه جا جار می‌زند، دائما تکرار
می‌کنیم که در مرحله کنونی هر چه داریم - از جمله استراتژی را - می‌فروشیم
و از آن محل بهای نبرد ضد امپریالیستی خورده بورژوازی را می‌پردازیم.
اما حتی اگر این هم بود، یعنی مبارزات واقعا ضد امپریالیستی می‌توانستیم
از گفت‌وگو در این باره صرف نظر کنیم. در بررسی و پاسخ شماره ۱۱ صفحه
۱۵-۱۶ می‌نویسیم:

"بخشی دیگر از نارضایتی‌ها خلقی است، یعنی توده‌های
زحمتکش و نیروهای انقلابی که خواست‌ها و انتظاراتشان
برآورده نشده است، از روند کار رژیم ناراضی هستند. این
گونه نارضایتی‌ها، ریشه‌های گوناگونی دارد و ناشی از
دشواری‌هایی است که در پی هر انقلاب بروز می‌کند. پاره‌ای
از این دشواری‌ها عینی است و پاره‌ای دیگر، ذهنی. این
دشواری‌ها به اختصار عبارت‌اند از:

۱. بی‌کاری که به طور جدی وجود دارد.
۲. گرانی و تورم که روز به روز شدت بیش‌تری پیدا می‌کند.
۳. کمبود برخی از مایحتاج زندگی که مردم را آزار می‌دهد.
۴. چرخ‌های اقتصاد و تولید به کار نیفتاده و در نتیجه،
بسیاری کارخانه‌ها بی‌تحرک مانده‌اند.
۵. برای حل مسئله اصلاحات ارضی و پایان دادن به

فتود الیسم در روستاها هنوز گام‌های قطعی برداشته نشده ، اما در این جا و آن جا ، کارهای بسیار کوچکی انجام گرفته است .

۰۶ مسئله ملی همچنان حل نشده باقی مانده است .

۰۷ در بسیاری موارد ، مسائل مربوط به حقوق دموکراتیک حل نشده است .

۰۸ در راه حل مسائل مبهم زندگی مردم ، مسئله مسکن ، تعمیم بهداشت ، بیمه اجتماعی ، آموزش ، مبارزه با بی سواد ی و ۰۰۰ گام‌های مؤثر و چشم‌گیری برداشته نشده است .

۰۹ در بخش‌ها و گوشه‌هایی از نهاد های انقلابی که امید مردم به آن‌ها است ، مانند کمیته‌ها ، سپاه پاسداران ، بنیاد مستضعفین ، نواقص و کمبودها تا حد رواج فساد و دزدی و رشوه‌گیری رسوخ کرده تا حدی که امام خمینی یادآور شده‌اند که گویا بنیاد مستضعفین به بنیاد مستکبرین تغییر ماهیت یافته است .

خوب ، این لیست بلند بالایی است که شامی توانید به استناد آن‌ها ، دولت مسئول همه این نابه سامانی‌ها را حتی يك دولت ضد خلقی معرفی کنید . البته جزوه نمی‌نویسد حزب ما چه کس یا کسان یا چه ارگان‌هایی را مسئول این نابه‌سامانی‌ها می‌داند . رهبری را ، شورای انقلاب را ، رئیس جمهور را یا دولت‌های پس از انقلاب را ؟ اما به هر حال واضح است که ما مجموعه رژیم را مقصر می‌دانیم و چنین مجموعه‌ای از مسئولین که بازتاب کلی عمل کردشان به‌گونه فوق است ، حتی اگر يك یا چند عنصر انقلابی در میانشان باشد ، نمی‌تواند مورد تأیید حزب طراز نوین طبقه کارگر قرار گیرد . وظیفه چنین حزبی اگر در چهارچوب ادعاهایش عمل کند افشای بی‌امان این رژیم و حتی بالاتر از آن تجهیز خلق به رویارویی با آن است . اما شاید حزب توده ایران تحمل این نابه‌سامانی‌ها را به خلق در حال و آینده توصیه می‌کند زیرا نمی‌خواهد به روند مبارزه ضد امپریالیستی به وسیله همین رژیم لطمه‌ای وارد سازد . چه خوب بود لا اقل ، جزوه پرسش و پاسخ درقبال این همه کم‌کاری‌های جدی ، لیست دیگری از مبارزات ضد

امپریالیستی رژیم را نیز ارائه می‌داد تا برای توده روشن شود به چه علت بایستی از این رژیم - و نه انقلاب خود - دفاع کند .

بگذارید رفقا ، بی‌پرد تر مسائل را بشکافیم . بیائید ببینیم آیا واقعا چه مبارزات ضد امپریالیستی انجام پذیرفته است و به وسیله چه کسی ؟ همانا طور که برای همه نیروهای ترقی خواه و برای همه خلق ما آشکار است ، امپریالیسم شماره یک جهانی و دشمن شماره یک ما ، امپریالیسم آمریکا است . اگر رژیم ما بخواهد مدعی نبرد ضد امپریالیستی باشد بایستی همه جانبه و بی‌امان در عرصه سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی و نظامی با امپریالیسم آمریکا بجنگد .

این بررسی اگر بخواهد بی‌غرضانه باشد ، کاملاً ضروری است که دو دفتر حساب یکی برای انقلاب و انقلابیون و دیگری برای میراث برندگان انقلاب بازکنیم . یعنی دفتر حساب خلق انقلاب کرده را با دفتر حساب رژیم مسلط شده به انقلاب جدا کنیم و حساب اعمال هر يك از آنان را در دفتر اعمال خودشان بنویسیم .

انقلابیون ایران ، بی‌حضور هیچ يك از مدعیان فعلی در نبرد موربانسه وار خود ، طی بیست و پنج سال کشمکش لاینقطع بر علیه سلسله پهلوی سر انجام آن را ساقط نمودند . عجوم انقلابی مردم ایران ، موجب شد که ۵۰ / ۰۰۰ مستشار آمریکایی وسایل منزلشان را هم بگذارند و گله گله از ایران بگریزند .

انقلاب ایران ، بی‌دستور مشخص هیچ يك از مدعیان فعلی درهای یادگان‌ها را گشود و بختیار را به هزیمت واداشت و مدعیان فعلی را بر مسند ها گمارد .

انقلابیون ایران ، شروع به تصفیه سرسپردگان رژیم قبلی کردند . ژنرال‌ها به چوبه اعدام بسته شدند . جاسوسان و ثروتمندان مفسد و همه آن‌هایی که سینه خلق از کینه‌شان لبریز بود چند چند و تک تک از سر راه خلق برداشته شدند . دولت موقت ، در اسفند ماه ۱۳۵۷ ، یعنی فقط بیست روز پس از انقلاب درخواست عفو عمومی و حفظ حقوق بشر را داشت و نسبت به اعدای انقلابیون اعتراض می‌کرد و آن را بی‌آبرویی می‌دانست . انقلابیون ایران ، دو ماه پس از انقلاب ، جاسوس خانه آمریکا را اشغال کردند ، سفیر و کارکنان به گروگان خلق درآمدند ، دولت موقت ،

وزیر امور خارجه، شورای انقلاب، به دست و پا افتادند، کارمندان و سفیر و سایر جاسوسان را آزاد کردند تا به خرابکاری خود در انقلاب ایران ادامه دهند.

انقلاب ایران و انقلابیون ایران ماهها فریاد زدند که بایستی از پیمان سنتوخارج شد، باید همه قراردادها را لغو کرد. باید قرارداد نظامی دوجانبه را لغو کرد. باید همه قراردادها با آمریکا را به قضاوت خلق گذارد. دولت موقت زیر فشار خلق و از آنجا که دیگر نمیتوانست دم خروسی به این عظمت را پنهان کند تنها ۴ ماه پس از انقلاب، خروج ایتر از پیمان سنتورا اعلام کرد. لغو قرارداد نظامی با آمریکا را شورای انقلاب یکسال پس از انقلاب، آنهم همراه لغو موادی از قرارداد ایران و شوروی تصویب کرد و تکلیف بقیه قرارداد های همکاری بین ایران و آمریکا هنوز روشن نیست.

انقلاب ایران خواستار تحریم کامل محصولات آمریکایی، قطع کامل واردات اعم از نظامی و غیرنظامی از آمریکا بود. ولی هیچ يك از ارگان های پس از انقلاب حتی این مسئله را در دستور کار خود نینداشت و روابط با آمریکا در تمام سطوح فرهنگی، اقتصادی و نظامی ادامه می یافت. صبر انقلابیون ایران به پایان رسید. باردیگر جاسوس خانه آمریکا به اشغال درآمد. این بار نیروهای انقلابی، خط امام را عنوان کردند، این به درستی یعنی عدم پذیرش هرکس دیگر و هرخط دیگر در ارگان های مدعی اداره انقلاب، سیمای مذهبی انقلابیون و دفاع امام از آنان هر کوشش رژیم برای بازس دادن لانه، به آمریکایی ها را بی نتیجه گذارد. آن وقت، قطع رابطه سیاسی و اقتصادی در میان شادی خلق و افسوس و تألم و هشدار مسئولین به وسیله آمریکا اعلام شد.

انقلابیون ایران، میخواستند که این قطع رابطه به طور کامل باشد و همه وابستگی ها قطع گردد. مسئولین امور انقلاب با شادمانی می گفتند که آمریکا از محاصره اقتصادی ایران طرفی نخواهد بست. زیرا، اجناس آمریکایی مورد نیاز را می توانیم به وسیله دلان و حد اکثر با ده تا بیست درصد گران تر از بازار جهانی تأمین کنیم و به این ترتیب مشت محکمی به پوزه آمریکا بزنیم! بنی صدر تأمین نیازمندی های نظامی ایران را درست از همین کانال و به همین شیوه، در طول جنگ ایران و عراق اعلام داشته

است.

و... و... و...

ملاحظه می کنید رفقا، در ایران يك انقلاب خلقی انجام گرفته است که کوشش وسیعی در متوقف و منحرف کردن آن صورت می گیرد این کوشش همچنان که خودمان تصریح داریم از جمله به وسیله عناصری در رژیم انجام می شود:

"این در عمل هم دیده می شود، ماکسانی را الان در حاکمیت می بینیم که طرفدار جدی حتی تجدید وابستگی به امپریالیسم هستند و اقداماتی می کنند که در آن جهت است. افرادی را هم می بینیم که اینها با تمام قوا می خواهند وابستگی به امپریالیسم را از بین ببرند و اقداماتی می کنند در جهت استقلال اقتصادی" (پرسش و پاسخ ۱۶ - صفحه ۱۸)

خوب، رفقا، نتیجه چیست؟ کدام جناح برنده شده است؟ نشانه ها حاکی است که در مجموعه عمل کرد هیئت حاکمه هم در زمینه اصلاحات و اقدامات انقلابی داخلی و هم در زمینه عدم مبارزه قاطع با امپریالیسم، بُرد با گروه وابسته بوده است. حال يك حزب رزمنده انقلابی چه تعهداتی به انقلاب ایران و انقلابیون ایران دارد. شما حتی از معرفی نام کسانی که در حاکمیت، طرفدار جدی تجدید وابستگی به امپریالیسم هستند نظره می روید و از این عمل وحشت دارید:

"اما در مورد این که گروهی از ما می خواهند نام "حسن خان" و گروهی دیگر توقع دارند نام "حسین خان" را در رابطه با این جریانات ببریم، باید بگویم که البته ما در این دام کودکانه نمی افتیم" (پرسش و پاسخ ۱۳، صفحه ۵۵)

اما لنین در این دام کودکانه می افتاد:

"فقط سرمایه داران و پامنبیری های آنان، یعنی سوسیال میهن پرستان و سوسیال شوونیست ها یا اگر خواسته باشیم به جای این نقادی های کلی با فانه اسامی سیاسی آنان راکه در روسیه همه می شناسند ذکر کنیم، فقط گوجکف ها و لوف ها، میلیوکوف ها و شینگاروف ها از يك طرف و گوزدوف ها، پتروسف ها، چخننگلی ها، کرنسکی ها و چخیدزه ها از طرف

دیگر ممکن است این حقیقت را انکار یا پرده پوشی نمایند.
(لنین، نامه‌هایی از دور)

رفقا، خودتان می‌دانید که هرچه به هم می‌بافید بهانه‌ای است برای پوشاندن وحشت‌تان از مبارزه اصولی و این سوارکاری‌های دولادولا برای شما که تاریخ وجودیتان هزیمت و توجیه است، گاه چه خوب در بیاناتتان عریان می‌شود:

"حزب ما تمام نیروها را تجهیز و متشکل می‌سازد تا با استفاده از همه شیوه‌های دموکراتیک ممکن، خواسته‌های خود را مطرح سازند و قاطعانه از آن‌ها دفاع کنند. اما اگر، گروه‌های گوناگون را برای این مقاصد به تحصن و اعتصام و کم‌کاری بکشانیم و موجب تحریک آن‌ها شویم، (زیرکانه است) مشخص نمی‌شود که "آن‌ها" یعنی که؟ یعنی هیئت حاکمه تحریک شوند، یا گروه‌ها) به مبارزه عمومی ما زبان وارد خواهد شد و این کار نه در جهت تقویت امکانات ما برای رسیدن به هدف‌های خود، بل، که در جهت تضعیف آن‌ها خواهد بود." (پرسش و پاسخ ۱۱، صفحه ۱۸)

معنی این جمله، اخیراً این است که ممکن است بیایند و بساطمان را به هم بریزند و این اندک امکانات را هم از ما دریغ دارند، لنین می‌نوشت:
"پس از این‌که ما بیانیه مزبور را خواندیم و از مردم دعوت کردیم به جای حرف زدن به اتخاذ تصمیم بپردازند و به جای قطعنامه نوشتن دست به عمل بزنند، باید خود نیز تمام فراکسیون خود را به کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها گسیل داریم. جای آن‌ها آن جاست، عصب زندگی آن جاست، سرچشمه نجات انقلاب آن جاست، محرک مجلس مشاوره دموکراتیک آن جاست" (لنین از نامه به کمیته مرکزی حزب کارگرسوسیال دموکرات روسیه)

ما بعداً خواهیم گفت که چرا حزب ما به این روز افتاده است. قبلاً هم گفته بودیم که انقلاب ایران از مرحله انقلاب ملی دموکراتیک در گذشته و با دموکراسی انقلابی پرولتاریا پهلو می‌زند. اینک در مقابل خلقی چنین انقلابی، و در چنین مرحله حساسی از تاریخ معاصر، حتی قادر نیستیم

بین بورژوازی و سران خورد بورژوازی موضع‌گیری کنیم و به مردم رهنمود بدهیم. در پرسش و پاسخ ۱۶، صفحه ۲۰ چنین سوال و جوابی رد و بدل می‌شود:

"س: بین ریاست جمهوری و حزب جمهوری اسلامی، دعوا و اختلافات خیلی شدید، برخورد‌های خیلی شدید هست و این‌ها مدام در مطبوعات هم منعکس می‌شود. تکلیف ما چیست؟

ج: من باز هم تأکید می‌کنم که ما در این برخورد‌های میان مقامات حاکمه ایران دوتا هسته و علت می‌بینیم و به این جهت با تمام دقت خودمان آن‌ها را بررسی می‌کنیم و از موضع‌گیری یک طرفه خود داری می‌کنیم، سعی می‌کنیم دو طرف برخورد، هر طرفی که جنبه‌های مثبت داشته باشد، هر طرف حق باشد، از او پشتیبانی کنیم و کوششمان در جهت ضعیف کردن جنبه‌های منفی باشد. در این موارد دو عامل می‌بینیم. دوتا هسته می‌بینیم یکی هسته منطقی، یکی هسته انحصارطلبی در قدرت. هر دو این عوامل وجود دارند. در این اختلافات و در انتقاداتی که دو طرف مبارزه از هم می‌کنند، هسته‌های درستی وجود دارد، بخشی از ایرادهایی که به همدیگر دارند درست و وارد است و از سوی دیگر هسته‌های نادرستی وجود دارد که حصول تلاش‌های انحصارطلبانه، هر دو طرف است. ما از آن تلاش‌های انحصارطلبانه، بنه هیچ وجه پشتیبانی نمی‌کنیم. ولی در قبال هسته‌های درست از هر طرف و در قبال کمبودهایشان جنبه انتقادی خود را حفظ می‌کنیم. !!!!"

خوب بالاخره که چه؟ آدم دلش برای آن رفیق پرسش‌کننده که معصومانه می‌خواسته است بداند تکلیفش چیست به درد می‌آید. چه کسی قادر است چیزی از میان این به اصطلاح پاسخ بیرون بکشد. این بیش‌تر از یک بسته قرص خواب‌آور مخدر است. و تازه مطلب بالا را کنار این گفته دیگران بگذارید نشان می‌دهد چه‌گونه لفاظی محض در جلسات پرسش و پاسخ حاکمیت می‌کند.

"ما در بررسی مسائل، قاضی بی طرف نیستیم که بنشینیم که این یکی آن کار را کرده و آن یکی این کار را. ما قضایا با طرفی هستیم." (پرسش و پاسخ شماره ۱۳ ص ۷۹)

رفقا، این تارهایی که مرتباً به دور خود می‌تنید بالاخره شما را در درون پیله‌ای فرو خواهد برد که هنگام بیرون آمدن حتی به ظاهر قبلی خودتان نیز شبیه نخواهید بود. امروز هر مبارز جوانی که از مفهوم طبقات سر در بیاورد می‌داند که نبرد بین ریاست جمهوری و حزب جمهوری اسلامی نبرد بین لیبرالیسم با سران خورده بورژوازی حاکم است. از نظر مارکسیسم، این هر دو منفی هستند، انحصار طلب هستند و بی حق هستند. حالا شما می‌خواهید زور بزنید و بعضی نکات مثبت را در این یا در آن دیگری کشف کنید، آن هم تازه به این جهت که چه مقدار از این دو چه مقدار از آن دیگری پشتیبانی کنید!!! واقعا که شما در همه عرصه مبارزه مرفقی جهان در ۱۰۰ ساله اخیر نمونه منحصر به فردید. همین بی - درایتی، همین اپورتونیسم و بی اساسی که در سالگرد یکی از درخشانترین روزهای انقلاب ما، دز بزرگداشت روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۹، توده‌های ما را از شرکت در مراسم محروم داشت:

"پیمان با خون شهدای ۱۷ شهریور برای ادامه نبرد با آمریکا!"

"... خون آزاد مردان و آزاد زنانی که با فریاد مرگ بر شاه، مرگ بر آمریکا" به استقبال گلوله‌های آمریکایی رفتند، هنوز برخاک وطن جاری است. این خون که از دهان زنان و مردان زحمتکش ایران جوشید و با خون همه خلق‌های جهان، که دژخیمان آمریکایی برخاکشان کشید هاند، در شط تاریخ می‌ریزد."

این بخش آغازین مقاله‌ای در روزنامه مردم شماره ۳۲۷ مورخ ۱۶ شهریور ۱۳۵۹ به مناسبت بزرگداشت ۱۷ شهریور است. بخش پایانی مقاله چنین است:

"ای خلق‌های ایران بیایید!
 رزمندگان مسلمان بیایید!
 پیروان سوسیالیسم علمی بیایید!

تا در د زمین بزرگداشت، جمعه خونین، سرود خون ۱۷ شهریور را با یک دهان بخوانیم و آن چنان که مشت یگانه خلق، شاه جبار را سرنگون کرد، دست در دست هم دهیم و پتک خلق یکپارچه ایران را بر فرق خونخواران آمریکایی و متحدانشان بکوبیم.

اما کجا جمع شویم؟ روشن نیست. جایی اعلام نشده بین بهشت زهرا و میدان شهدا، و بدین ترتیب توده‌های ما در چنین روز بزرگی فقط به خاطر "عاقبت نگری" رهبران خویش، در کنار جریان به تماشا ایستادند. روزنامه مردم در روز ۱۸ شهریور برای این که هیچ یک از طرفین را نرنجاند مبادی ستون مشترکی بازکرد، و در کنار هم سخنان ناطقین هردو تجمع را نقل کرد. البته عکس را به بهشت زهرا اختصاص داد که برگزارکنندگان آن هنوز در مجموعه رژیم، صاحب قدرت اجرایی بیش تری هستند!

کلیشه دو قطعه از روزنامه مردم شماره ۲۹۳ حد خضوع چنین دنبال روی‌هایی را به وضوح نشان می‌دهد:

شماره ۲۹۳ - شماره ۲۹۳ - شماره ۲۹۳

آیت... مشکینی
 امام جمعه قیم
 دولت موقت پشت میز
 میز میز میز حاضر نشود
 نشود
 سخن با شورای
 نویسندگان روزنامه
 اطلاعات

آیت... مشکینی
 امام جمعه قیم
 این دولت موقت پشت میز
 میز میز میز حاضر نشود
 به نقل از شهریور اسلامی به سپهر برادری
 نقل از شماره جمعه آقای اسدالله
 بهرامی در جلسه علمی سخنرانی کرد
 زن در آستانه سخن با توبه به روح فدای
 آمریکاییان و علف‌خوردن‌های چند ما
 معرفت و استغناء‌های بی‌انگشت
 میز میز میز میز میز میز میز میز
 تا ملی از درون عالم ما را متلاطم می‌کند
 تا ملی وحدت ملی ما را در خطر قرار می‌دهد
 عالمی ما را در محبت نام را در دل مردم
 محالتره می‌داند... زمانی که اینها دنبال
 چراخت می‌گردند ما نیز استغناء دولت دولت استغناء

رفقا، مفهوم این نقطه‌های مقابل کلمه آیت در ارگان حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران چیست؟ آیا عوام‌فریبی شما تا این قله دست

نیافتنی بالا رفته است یا اعتقادتان به میزان این خرافات قرون وسطایی سقوط نمود؟

رفیق دیگری در پرسش و پاسخ شماره ۱۷۴ صفحه ۳۴ می‌خواهد بداند که اختلافات درون حزب جمهوری اسلامی در چه سطحی است و حکایت از تفوق کدام نیرو و تمایلات در سطح رهبران خورده بورژوازی می‌کند؟ آخر دانستن تمام این‌ها به موضع‌گیری افراد در مقابل انقلاب ربطی غیر قابل انکار پیدا می‌کند. رفیق سؤال کننده سؤالش را به قول لنین چنین پخته و جویده می‌کند:

س: آیا اختلافاتی که الان در رهبری جمهوری اسلامی وجود دارد و هر روز هم بیش‌تر و بیش‌تر اوج می‌گیرد، تظاهراتی است از مبارزه "که برکه" و آیا فعالیت کنونی ضد انقلاب با این مبارزه رابطه دارد یا این اختلافات فقط ناشی از مبارزه طبقاتی میان بورژوازی لیبرال برای نگاه داشتن جامعه در چهارچوب سرمایه‌داری از یک سو و دموکراسی انقلابی از سوی دیگر است که می‌خواهد انقلاب را به نفع خلق و با سمت‌گیری خلقی، عمیق‌تر سازد و سرمایه‌داری را محدود کند؟ حزب توده ایران چرا در برخورد میان این دو جبهه موضع‌گیری مشخص و دقیق نمی‌کند؟

و پاسخ می‌گیرد:

ج: دوستان، من خیال می‌کنم که موضع‌گیری حزب توده ایران در تمام مسایل اجتماعی و در تمام برخوردهایی که الان در جامعه رخ می‌دهد، موضع‌گیری کاملاً روشن و دارای محتوای مشخص است. در مورد موضع‌گیری در قبال اشخاص و افراد، ما همیشه گفته‌ایم که تا وقتی ضروری ندانیم، چنین موضعی اتخاذ نخواهیم کرد. (در این جا حاشیه‌ء طویل بی‌ربطی درباره‌ء امپریالیسم آمریکا و وابستگی امپریالیسم اروپایی و ژاپنی با امپریالیسم آمریکا به میان می‌آید) ما نمی‌توانیم هر روز صبح اعلام کنیم که ما با این گفته‌ء فلان کس موافقیم و با آن گفته‌ء فلان کس مخالفیم! چون متأسفانه در گفته‌های این فلان کس‌ها در روزهای مختلف تضادهای عجیب و غریب پیدا

می‌شود. . . به دوستان یا به دوست‌نایانی که هی از ما می‌پرسند، آقا بالاخره بگویید حسن بهتر است یا حسین، تا ما تکلیفمان را بدانیم، باید بگوییم که در بسیاری از موارد ما واقعا نمی‌دانیم که آیا حسن بهتر است یا حسین!

خوب، خلق چه لازم است دنبال ما که هنوز خودمان نیز از هیچ چیز سردر نمی‌آوریم، بیاید. ما صاف و پوست‌کنده می‌گوییم تا حسن یا حسین نیاید و یک دست خط محضری به ما ندهد و به کلام الله مجید سوگند یاد نکند که من طرفدار امپریالیسم، بورژوازی لیبرال یا خورده بورژوازی متزلزل هستم حزب توده ایران نخواهد توانست وضعیت اشخاص در قدرت را برای توده مردم مشخص سازد. می‌گوییم که: ما خودمان گیج شده‌ایم، چرا که این‌ها هر روز صبح یک جور صحبت می‌کنند و در بیاناتشان تضادهای عجیب و غریب پیدا می‌شود. رفقا، پیشنهاد می‌کنم برای رفع مشکل به یک طالع بین رجوع کنید تا آینده را برایتان پیش‌گویی کند شاید بتوانید وظایف را در قبال این خلق انقلابی به انجام رسانید. ما حتی آن‌جا که توده‌ها می‌خواهند خود از رفتار اشخاص قضاوتی داشته باشند، زنه‌ارشان می‌دهیم:

"مسئله را این‌طور ساده و مختصر نکنیم که هر عمل روزانه افراد را دلیل بر خصلت و دید پرولتاریایی، خورده بورژوازی و غیره بدانیم. هرگز نباید با مسایل چنین برخورد کرد (پرسش و پاسخ ۱۱، صفحه ۴۸)

هنر فعلی ما، در این است که هر طور شده ثابت کنیم، موجودات بنی‌آزادی هستیم که می‌توان دست‌آموزمان کرد و جایی در گوشه‌ای به ما اختصاص داد یا کسی به گونه‌ای ما را طرف خطاب قرار دهد و به حساب ما بی‌آورد.

"امیدوارم ایشان همان جرأتی را که در گفت و شنود با سازمان چریک‌های فدایی خلق از خود نشان دادند، در برابر ما نیز که بسیار مظلوم‌تر و بی‌سروصداتر هستیم، به خرج دهند." (پرسش و پاسخ ۱۱، صفحه ۲۴)

ما می‌خواهیم دقیق و ظریف باشیم، نه انقلابی و قاطع. چه کسی به این ظرافت فیلسوفانه این روشنفکران گریزیا نیازمند است: این ملتی که

هزاران هزار در شکنجه‌گاه‌ها و میدان‌های نبرد کشته داده است و آماده است که شما راه‌هایی را نشانند دهید تا هزاران هزار دیگر نیز تقدیم تاریخ خود کنند؟ کسی از ما در پرسش و پاسخ شماره ۱۱ صفحه ۴۱ این مطلب اصولی را می‌پرسد:

"س: در آغاز اعلامیه اخیر حزب، در مورد وضع خطرناک کشور، گفته شده است که در مجموع سیاست داخلی و خارجی ایران چرخشی صورت گرفته است. آیا نیروهایی چون شورای انقلاب، حزب جمهوری اسلامی و رئیس‌جمهور از جمله عوامل این چرخش نبودند؟ پس چرا در پایان اعلامیه از همین نیروها خواسته‌اید که تمام نیروهای خلقی را متحد، مجهز و بسیج کنند؟"

و جواب داد ما:

"آنچه ما در پایان اعلامیه خود گفته‌ایم، با دقت و ظرافت بسیاریان شده است. ما گفته‌ایم: "خطر برای انقلاب شکوهمند ایران لحظه به لحظه و گام به گام نزدیک تر می‌شود. امروز بیش از هر لحظه دیگر، انقلاب محتاج اتحاد و یگانگی همه نیروها برای درهم شکستن این توطئه خطرناک است. تمام نیروهای خود را در جهت این هدف، در جهت نقش بر آب کردن توطئه شیطان بزرگ آمریکا، در جهت نگاه‌داری دست آورد های انقلابمان متحد کنیم و به کار اندازیم در صورتی که نهاد های مسئول، یعنی رئیس‌جمهور، شورای انقلاب و به ویژه رهبران حزب جمهوری اسلامی که همه اهرم‌های اعمال قدرت دولتی و تبلیغاتی را در دست دارند، و در این لحظه حساس به مسئولیت تاریخی خود در جهت لزوم تجهیز و اتحاد نیروها، باز هم تکرار می‌کنیم، همه نیروهایی که متحداً در انقلاب شرکت کرده و انقلاب را به پیروزی رسانده‌اند توجه کنند، ما خواهیم توانست این توطئه خطرناک دشمنان انقلاب و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا را درهم شکنیم."

خوب آیا حق با پرسش‌کننده نیست؟ شما مسئولیت تاریخی رئیس‌جمهور

و حزب جمهوری اسلامی را چه می‌دانید؟ لا اقل تا این حد که سرد می‌آوردید؟ تاکی به سیاست فریب توده‌ها ادامه خواهید داد؟ يك جا این طور از تطبیق نظریاتمان با نوشته‌های روزنامه انقلاب اسلامی "ذوق" می‌کنیم:

"مگر این‌که، همچنان‌که روزنامه جمهوری اسلامی نوشته است، در این‌جا نیز راه سادات در پیش گرفته شود. سرمقاله جمهوری اسلامی، تقریباً همان محتوای اعلامیه ما را به صورتی دیگر مورد تحلیل قرار داده است و گفته است که راه سوم، یعنی راه همکاری با اروپا و ژاپن به عنوان مبارزه با دو ابر قدرت، همان راهی است که سادات خائن، در اوائل روی کار آمدن خود مطرح می‌کنند." (پرسش و پاسخ ۱۲، صفحه ۲۳)

و جای دیگر بز سر خلق و سازمان مجاهدین خلق چنین منتهی می‌گذاریم: "اما در پاره‌ای نقاط دیگر، کاندیدای مایه نفع این یا آن کاندیدا، کنار رفت. مثلاً اگر در اندیشک کاندیدای حزب ما به نفع کاندیدای مجاهدین خلق کنار رفت، به این جهت بود که ما فکری کردیم آراء حزب ما به کاندیدای مجاهدین خلق کمک خواهد کرد تا در برابر رقیب خود، از حزب جمهوری اسلامی، پیروز شود." (پرسش و پاسخ ۱۱ صفحه ۲۵)

این یعنی چه؟ یعنی این‌که ما سازمان مجاهدین خلق را مترقی‌تر از حزب جمهوری اسلامی می‌دانیم. اما این مطلب را در پوشش‌هایی این چنینی تحویل توده می‌دهیم. هرگز نشد‌ه‌است از سازمان مجاهدین خلق در برابر حزب جمهوری اسلامی صریحاً فاع کنیم و به این که نزدیک به ۳۰ نفر از طرفداران این سازمان در حوادث پس از انقلاب به دست گروه‌های فشاری که غالباً طرفدار حزب جمهوری اسلامی هستند، کشته شده‌اند، اعتراض نمائیم. همین مسئله در مورد سازمان چریک‌های فدایی خلق نیز صادق است. ما این نیروها را مکرراً نیروهای صدیق انقلاب می‌دانیم ولی برای گریز از چشم غره طرف دیگر - حزب جمهوری اسلامی - فراموش نمی‌کنیم که نیش‌های بی‌محتوای خود را دائماً به این نیروهای واقعا صدیق انقلاب فرود آوریم:

"واقعیت این است که سازمان مجاهدین خلق، که ما

همیشه بالقوه به معنی واقعی، آن را جزو نیروهای انقلاب ایران تشخیص داد ه ایم و هنوز هم تشخیص می دهیم، با وجود اشتباهات سنگین که رهبری این سازمان در تشخیص مسایل سیاسی انقلاب، بعد از انقلاب تا به حال داشته، مثل سازمان چریک های فدایی خلق، الان در موضع خیلی دشواری قرار گرفته و ما متأسفیم از این وضعی که باید گفت به میزان معینی نتیجه اشتباهات خود سازمان مجاهدین خلق، یعنی رهبری سازمان است.^{۱۰} (پرسش و پاسخ ۱۰، صفحه ۱۳۴)

خوب، کدام بوده است این اشتباهات؟ رویارویی با حزب جمهوری اسلامی به عنوان حزبی که توده های انقلابی مسلمان را به سوی ارتجاع، انحصارطلبی و تحمیق می کشاند، یکی از آنهاست. شما آقایان پس از مدت ها که حزب جمهوری اسلامی را متحد بی چون و چرای خود قلمداد می کردید همین اواخر آن هم زیرلبی واقعیات را درباره آن زمزمه می کنید. به نظر شما اصرار سازمان مجاهدین خلق درباره عدم نارسایی قانون اساسی برای خلقی که در راه کسب آزادی هزاران هزار کشته داد ه است اشتباه دیگر آنهاست. می پرسم آیا کدام ماده قانون اساسی جمهوری نو پای اسلامی امروز پس از سه ماه تعطیل دفتر روزنامه مردم و دفتر فاطر حزب توانسته است برای گشایش آن به شما کمک کند؟ شاید ایستادگی سازمان مجاهدین خلق در برابر تقلبات انتخاباتی را هم اشتباه دیگری می دانید؟ خوب این همان چیزی است که حتی شما هم نمی توانید پنهانش دارید: نه وسعت تقلبات را و نه محرکینش را:

"البته ما در این وضع (کدام وضع؟) انتظاری جز این نداریم. به قول معروف "بیله دیگ بیله چغندر". حزب جمهوری اسلامی کوشیده است اکثریت هیأت های نظار و صندوق های رای را در دست خود بگیرد و در چنین وضعی آنچه که از صندوق های رای بیرون آمده مشخص است... اما برای پیداکردن سند و مدرک هم جست و جوی زیادی لازم نیست. خود آن ها به اندازه کافی سند و مدرک رو کرده اند و نشان داده اند که در جهات گوناگون، چه نوع تقلباتی صورت گرفته

است. و واقعا هم این تقلب ها، در سطح وسیعی بوده است. (پرسش و پاسخ ۱۱، صفحه ۳۸)

پس، موضع گیری منفی شما در مقابل سازمان مجاهدین خلق، چیزی نیست جز چراغ سبزشان دادن به حزب جمهوری اسلامی. و همین طور است رویارویی بس کود کانه حضراتتان با سازمان چریک های فدایی خلق مضحك ترین این شیوه ها این است که ما در هر برخورد با چریک ها از جمله در سلسله مقالاتی که از شماره ۳۳۵ روزنامه مردم آغاز شد صفحات همه تاریخچه سازمان چریک ها را که بخش عمده ای از آن به وسیله خود چریک ها مردود اعلام شده است مجدداً بازمی گشاییم. ما عماد ابه شکاف و جو عصبی موجود بین سازمان های مترقی دامن می زنیم و زخم های کهنه را می شکافیم. مثلاً آنچه را که یک نبرد درونی در داخل سازمان مجاهدین خلق بوده، امروز که این سازمان خود به فراموشی سپرده یا لااقل به ملاحظه شرایط موجود در کشور از طرح آن خود داری می کند تا آن جا که در محاکمه تقی شهرام طی بیانیهای اعلام می کند که محاکمه تقی شهرام فقط می تواند به وسیله سازمان مجاهدین خلق انجام گیرد نه کسی دیگر، ما مویانه، مثل جادوگران افسانه ها، مسئله را بارها و بارها مجدداً مطرح می سازیم و بدین وسیله روابط موجود بین نیروهای مترقی رآشفته تر می سازیم:

"جنایت عظیمی که این گروه پیکار امروزی برای درهم شکستن سازمان مجاهدین خلق در آن تاریخ کرده، جنایت تاریخی بزرگی است برای ایجاد شکاف بین نیروهای مارکسیست و نیروهای اسلامی یعنی ایجاد یک مارکسیسم دروغین به صورت مائوئیسم و با این مارکسیسم دروغین ضربه زدن به یگانگی سازمان مجاهد اسلامی آن دوران. این عمل آن ها زخم جبران ناپذیری زده و ما همیشه تکرار خواهیم کرد که این زخم در کارنامه کسانی که این جنایت را مرتکب شده اند، همیشه باقی خواهد ماند." (پرسش و پاسخ ۱۷، صفحه ۲۸)

هیچ کس منکر غیر سیاسی و غیر انسانی بودن نوع به اصطلاح تصفیه ای که سازمان پیکار امروزی در سازمان مجاهدین خلق آن روز به عمل آورد نیست. این سازمان امروز هم علی رغم صداقت انقلابی افرادش، هنوز به ویژه در

موضع ضدیت با اتحاد شوروی دچار اشتباه بزرگی است. اما خیلی تفاوت است بین بحث و برخورد ایدئولوژیکی، با چنین شیوه مبارزه متعفن و زویش غیر اصولی، آن هم امروز که موضوع به تاریخ سپرده شده است. این روش در شرایط امروز جز توطئه بر علیه هردو سازمان چیز دیگری نیست. معلوم نیست این رفقای چنین دلسوز به حال اتحاد نیروهای مذهبی و مارکسیست‌ها چرا همان روز که به قول خودشان این "جنایت سیاسی" صورت گرفت، صدایشان در نمی‌آمد. آن روز همه این سازمان‌ها و گروه‌ها از نظر بلند همت ما اصلاً چیزی به حساب نمی‌آمدند تا این که بیائیم و درباره نوع تصفیه و انشعاب در درونشان صحبت کنیم. آن روز از نظر حزب تسوده ایران وجود و عدم پیکاری‌ها، مجاهدین، چریک‌ها هیچ تأثیری در مجموعه جنبش خلق ما نداشت. بنابراین امروز سردادن چنین نوحه‌سراییی جغدواری درباره مسئله، چه مفهومی جز آشوبگری می‌تواند داشته باشد؟ ما چنته‌مان درباره هرسه این سازمان‌ها و گروه‌ها خالی است. هر کجاکه از ما پاسخ دقیق بخواهند، از جمله درباره همین پیکاری‌ها، مجبوریم چنین اعتراف کنیم:

"مانمی‌توانیم واقعا حکم بکنیم که در رهبری سازمان "پیکار" عناصر و عمال "سیا" وجود دارند یا ندارند. چون رهبری سازمان "پیکار" که خودش را نمی‌شناساند. اگر می‌شناساند آسان‌تر می‌شد گفت که واقعا کی هستند. ولی این که آن‌ها الان در کجانشسته‌اند و در کدام یک از این گروه‌ها عامل آگاه "سیا" نشسته است، ما درباره این مطلب به هیچ وجه نمی‌توانیم چیزی بگوئیم." (پرسش و پاسخ ۱۷، صفحه ۳۴)

رفقا، بروید نشریات حزبی را بخوانید و بشمارید که چند بار بنه این گروه‌هایی که از ماهیتشان بی‌خبرید خطاب و لقب "سیا ساخته" داده‌اید؟ همین نوع موضع‌گیری‌ها و القاب بخشی‌ها و هوچی‌گری‌ها درباره سازمان چریک‌های فدایی خلق نیز صادق است.

"انحرافات چپ‌گرایانه" ناشی از نداشتن حوصله انقلابی، یعنی داشتن این تصور که می‌توان با یک سلسله اقدامات تند یا "شجاعانه" جنبش انقلابی را تسریع کرد و در آن یک تحول غیرطبیعی مثبت به وجود آورد، خیال‌خامی بیش نیست

لنین این مسئله را بارها با سوسیال رولوسیونرها، یعنی سازمان چریک‌های فدایی خلق دوران خود مطرح کرده است.^{۲۰} (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۲۹)

حتی تاریخ احزاب نیز ابزار عوام‌فریبی رهبران حزب ماشده است: سوسیال رولوسیونرها (اس. ارها) یک جریان قدیمی مبارزه در روسیه تزاری است. آن‌ها تجدید سازمان نارود نیک‌ها هستند که به وسیله تزار قلع و قمع شدند و با استفاده از شرایط مساعد دوران انقلاب ۱۹۰۲-۱۹۰۵ روسیه با روشی تند و انتقام‌جویانه به میدان مبارزه بازگشتند. خود نارود نیک‌ها را باید دنباله نهضت دکابریست‌ها دانست. اس. ارها در دوران ارتجاع استولپینینی البته دست به عملیات تروریستی بی‌حاصل زدند. کجای این پروسه می‌تواند با موجودیت سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران تطبیق نماید؟ ما فقط چند ترور را که به وسیله اس. ارها انجام گرفته، نشانه تطبیق کامل آن‌ها با سازمان چریک‌های فدایی خلق می‌دانیم. اما از این جلوتر نمی‌رویم و عملکرد اس. ارها را پس از پیروزی انقلاب مارس ۱۹۱۷ و همکاری‌شان را با دولت موقت و نقش مخربش را در تعمیق انقلاب بررسی نمی‌کنیم تا معلوم شود، چه وجه تشابه شکست‌انگیزی با سیاست پس از انقلاب حزب توده ایران دارد. اما با همه این احوال، لنین پس از پیروزی انقلاب اکتبر، تا مدت‌ها از نیروی اس. ارها، منشویک‌ها، تروتسکی و هوادارانش و حتی لیبرالیست‌ها در بازسازی کشور استفاده نمود. خوب، آقایان بفرمائید با چنین سیاست تفرقه‌افکنانه ای چه گونه می‌خواهید جبهه متحد خلق را با این سازمان‌های مترقی تشکیل دهید؟ آیا همین شیوه برخورد کودکانه نمی‌تواند دلیل این موقعیت مضحک حزب ما در چنین مرحله‌ای از تاریخ جنبش انقلابی میهن‌ما باشد:

"نبرد ما با مخالفین سیاسی‌مان و در رژیم حاکم، تقریباً شبیه نبرد سرف‌ها با اشراف و فتودال‌زادگان در قرون وسطی است که دهقان، پیاده و با یک جوید ست و بدون سپر و سلاح، و اشراف زاده سوار بر اسب، با نیزه و شمشیر بلند و مجهز به همه وسایل دفاعی، با هم می‌جنگیدند." (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۲۰)

بی جهت لنین نمی گوید:

"مبارزه طبقاتی به راستی هم که در عمل می آموزد که هر پنداشت نادرست در موضع گیری هر حزبی، بی گمان آن حزب را به جایی می اندازد که شایسته اوست." (۴-آ-ج ۲۸ صفحه ۲۸)
اما باید از همه مطالب این بخش نتیجه گیری مشخص کرد. باید روشن نمود که آیا چنین پرواز کورانه ای در میان سیم های ویولون می تواند صدایی از خود بیرون ندهد:

ظاهراً چنین به نظر می رسد که رهبران حزب توده ایران از تجزیه و تحلیل و فهم و درک انقلاب ایران و مرحله تاریخی آن عاجز مانده اند. آن ها می خواهند و نمود کنند که انقلاب ایران، یک انقلاب ملی - دموکراتیک است و کوشش برای سمت دادن سوسیالیستی به آن، در شرایط فعلی و بدون سازمان وسیع پرولتری میسر نیست و به همین دلیل بایستی تا سرحد امکان از جناح به قدرت رسیده، خورده بورژوازی و بورژوازی حمایت کرد و در نبرد مشترک بر علیه ضد انقلاب و امپریالیسم کوشید تا ضرورت جبهه متحد خلق را به آن ها تفهیم و حرکت به سوی سمت گیری سوسیالیستی را مشترکاً آغاز نمود. اما این فقط ظاهر کار است. رهبران حزب توده ایران، نمی توانند از پیشرفت سریع انقلاب و گذشتن آن از مرحله ملی - دموکراتیک غافل مانده باشند. چیزی که هست آن ها خود را در این پروسه هیچ کاره و فاقد نفوذ در میان توده ها می بینند. آن ها از پیشرفت سریع سایر سازمان های مترقی نگرانند و نیک می دانند در صورتی که هر یک از سازمان های ترقی خواه قادر شوند منفرداً یا در یک اتحاد احتمالی انقلاب را تا مرحله بیرون راندن کامل بورژوازی لیبرال و جناح مرتجع خورده بورژوازی، به جلو رانند، آن وقت حضراتشان بایستی پاسخ ندانم کاری ها و خیانت هایشان را در دادگاه های خلق، با بهای سنگین آن بدهند. این است که رهبری حزب ناگیر در کوشش دیگر سازمان های مترقی برای ایجاد حزب پرولتری تخریب می کند. آن ها کوشش دارند که با همکاری خاضعانه با قدرت مسلط شاید بتوانند به جبهه متحدی با رژیم دست یابند و مشترکاً سازمان هایی که خطر نفوذ در توده ها را دارند، تضعیف کرده، به بازگشت به عقب، به مرحله یک انقلاب ملی - دموکراتیک وادارند. چنین کوششی برای اتحاد با رژیم هم در زمینه تاکتیکی و هم در

زمینه استراتژیکی رخ نموده است. در زمینه تاکتیکی:

" به این ترتیب، قضاوت ما این است که علی‌رغم تمام دشواری‌های ناشی از ناپی‌گیری، عدم قاطعیت، ناتوانی و وابستگی‌های طبقاتی اعضای دولت، به‌طور کلی باید از جریانی که اکنون حکومت می‌کند، در جهت حل عمدتین مسائل روز جنیش، پشتیبانی کنیم. (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۳۸)

و در زمینه استراتژیکی:

" ما با پاره‌ای از این گرایش‌های گوناگون که دارای رنگ‌ها و جهان‌بینی‌های مختلف هستند و در زیر پرچم اسلام شیدا با جهان‌بینی مارکسیسم مخالفند، نقاط مشترک بیشتری داریم تا با بسیاری از نیروهایی که معتقد به مارکسیسم هستند و دارای جهان‌بینی سوسیالیسم علمی. زیرا آن نیروهای اسلامی که زیر پرچم اسلام هستند، از لحاظ اجتماعی، طبقاتی و ملی در موضعی به مراتب نزدیک‌تر و قاطع‌تر به ما قرار دارند: " (پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۲۹)

رهبران حزب توده ایران گمان دارند که در صورت موفقیت در این راه خواهند توانست در آینده امر حرکت به پیش را به رهبری خود سازمان داده، آب رفته را به جوی بازگردانند. چنین شیوه‌ای یک حرکت مرتجعانه خالص و آن‌چنان که لنین تصریح دارد یک خیانت آشکار است. البته عدم اعتماد رژیم حاکم به اینان تا حدود زیادی نقشه‌هایشان را به هم ریخته و اشغال دفاتر حزب به کلی امید آن‌ها را به یأس تبدیل کرده است. این وضع جدید آن علت اساسی نشانه‌های تازه‌ای است که در جهت برگشت تاکتیک حزب توده ایران، به صورت نیش‌های گاه و بی‌گاه بر حزب جمهوری اسلامی و تلاش‌های محتضرانه " اتحاد " دیده می‌شود:

" به طور جدی به این دوستان پیشنهاد می‌کنیم که خوب دیگر مسأله به این جا رسیده است که ما وحدت نیروهای اصیل طرفدار سوسیالیسم علمی را به عنوان مسأله روز مطرح کنیم و جلوی دوستان خود بگذاریم. به نظر من در داخل حزب توده ایران ما حتی یک رأی مخالف هم برای چنین وحدتی نخواهیم داشت. البته ما این را به صورت مکانیکی نمی‌گیریم

که سازمان چریک‌های فدایی خلق بیاید و بگوید که آقا من عضو حزب توده ایران شده‌ام، ما به هیچ وجه مسأله را به این شکل مطرح نمی‌کنیم" (مردم شماره ۳۵۴، ۱۹ مهر ۱۳۵۹)

حملات آخر، ضدای ناقوس مرگ حزب توده ایران است که به وسیله دبیر اولش نواخته می‌شود. این‌ها حزب را هم، موجودیت حزب را، به هر کس که گریبان‌شان را از چنگ این پرسشگران سمج تاریخ معاصر خلاص کند، هدیه می‌کنند. با این همه، وضع جدید یک پدیده کاملاً نو است که هنوز به قدر کافی برای تحلیل رخ ننموده است ولی آنچه را که اکنون می‌توانیم به وضوح در باره‌اش گفت و گو کنیم علت همه این خوش‌خیالی‌های سیاسی است.

حزب توده ایران در زندگی ۴۰ ساله خود ۲ کنگره - آخرین آن در سال ۱۳۲۷، یعنی ۳۲ سال پیش - تشکیل داده است. از بابت بی‌اعتنایی به توده حزبی، در تاریخ احزاب کمونیست جهان، این رقم همه رکورد های دیگر را شکسته است. حزب، مدعی است که شانزده پلنوم برگزار کرده که طبق اسناد حزبی فقط ۲ پلنوم آن، چهارم و هفتم، وسیع بوده و ساکنون هیچ کنفرانس حزبی برگزار نشده است.

چه گونه می‌توان با چنین پرونده‌ای هنوز معتقد بود که حزب ما بسا توده‌های خود ارتباط دارد، سانترالیسم دموکراتیک در آن مراعات شده و حزب طراز نوین طبقه کارگر است؟

در واقع هیچ توضیح اساسنامه‌ای و تشکیلاتی و مارکسیستی برای وضع فعلی رهبری در حزب وجود ندارد. این آقایان و خانم‌ها منتخب چه کسی هستند؟ در جزوه قبلی به طور مشخص سؤال شد که چه توضیح تشکیلاتی و اساسنامه‌ای برای ورود خانم مریم فیروز و زندانیان و افسران حزبی به کمیته مرکزی وجود دارد؟ و هم‌چنان قضیه مسکوت باقی مانده است. به حقایق درباره تاریخ احزاب کمونیست جهان اشاره کنیم:

حزب سوسیال دموکرات روسیه، از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۷ پنج کنگره تشکیل داد. ضرورت تشکیل تقریباً همه این کنگره‌ها به وسیله‌نشین به‌حزب توصیه شد. در دوران ارتجاع استولیبینی به همت‌نشین، ۳ کنفرانس وسیع حزبی در خارج از کشور برگزار گردید و فاصله ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۵ (یک سال پس از درگذشت‌نشین) ۹ کنگره حزبی به ترتیب در سال‌های ۱۹۱۷، ۱۹۱۸،

۱۹۱۹، ۱۹۲۰، ۱۹۲۱، ۱۹۲۲، ۱۹۲۳، ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ تشکیل شد. این مطلب به حد کافی اهمیت کنگره از نظرگاه‌نشین را نشان می‌دهد. اما طی ۳۱ سال بعد، یعنی از ۱۹۲۵ تا ۱۹۵۶ - دوران تسلط استالین و استالینیسم بر حزب - فقط ۵ کنگره حزبی برگزار گردید. حزب کمونیست چین در تاریخ ۶۰ ساله خود ۱۱ کنگره برگزار نموده است. ۷ کنگره از این ۱۱ کنگره در فاصله سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۰ برگزار گردیده است. بین کنگره هفتم و کنگره هشتم در سال ۱۹۵۶، ۲۶ سال فاصله افتاد. این امر حزب کمونیست چین را به سازمانی از دهقانان تبدیل نمود که در سال ۱۹۴۹، هنگامی که جمهوری توده‌ای چین اعلام گردید، فقط ۴٪، از هفت میلیون عضو حزب را کارگران تشکیل می‌دادند. بین دو کنگره هفتم (۱۹۵۶) و کنگره هشتم (۱۹۶۹) نیز ۱۳ سال فاصله است. این همان سال‌هایی است که حزب کمونیست چین توانست با مخفی کردن خود از توده حزبی به چنین انحراف عظیمی در جنبش مترقی جهان دچار شود. این ارزیابی بوریس لیبسون با حقیقت تطبیق کامل دارد:

”حزب کمونیست چین که راهی طولانی و پرافتخاریشت سر گذارده است. اکنون از هرگونه امکانی برای تشکیل کنگره‌ها محروم است. در واقع دیگر موجودیت حزب از میان رفته است. این از ترکیب و ماهیت کنگره‌نهم معلوم گردید. نمایندگان آن نه انتخابی، بل که انتصابی بودند. بیش‌تران‌ها نظامی بودند، که ستون فقرات رژیم را تشکیل دادند.“

گرچه در مصوبات کنگره از سانترالیسم دموکراتیک سخن گفته می‌شود، اما در آن‌ها هیچ مدتی برای تشکیل کنگره‌ها و جلسات عمومی کمیته مرکزی تعیین نشده و به حقوق اعضا حزب کوچک‌ترین اشاره‌ای هم نگردیده است. اکنون اعمال ضد دموکراتیک نه بر اساس مصوبات حزب، بدان گونه که مائوتسه‌دون تا به حال بدان مبادرت می‌ورزید، بل که بر مبنای زمینه‌های کاملاً ”قانونی“ ادامه خواهد یافت. این مصوبات، که با روح کیش شخصیت اشباع شده، یک ماده بی‌سابقه راهم شامل می‌شود: لین پیائو جانشین مائو اعلام می‌شود. مائو با تعیین جانشین خود در زمان حیاتش،

اصل جانشینی موروثی سلسله‌های سلطنتی را اختیار کرده است. (انقلابی‌گری خورد هبورژوازی، صفحه ۱۰۱)

و این نمونه دیگر، به کلی می‌تواند نشان دهد که یک حزب کمونیست، بدون کنگره، با یک رژیم سلطنتی تفاوت چندانی در تظاهرات بیرونی ندارد:

"کیم ایل سونگ" رئیس جمهوری کره شمالی اولین کنگره حزب کمونیست این کشور را پس از ۱۰ سال، افتتاح کرد انتظار می‌رود که وی پسر خود را به عنوان دبیرکل حزب معرفی می‌نماید. (اطلاعات بیستم‌مهرماه ۱۳۵۹)

عدم برگزاری کنگره، به دیراوایل برخی احزاب کمونیست نیز فرصت داده همسرشان را به مهربانانه‌تر متقدم حزبی تبدیل نمایند؟! حزب ما هم، راجع به کنگره، علت عدم تشکیل و یا تاریخ برگزاری آینده آن، تاکنون هیچ سندی منتشر نکرده است. گروهی می‌گویند: در شرایط پس مشکل حکومت کودتا، برگزاری کنگره، جمع‌آوری نماینده از سازمان‌ها حزبی نه عملی و نه عاقلانه بوده است.

پاسخ می‌دهم که هیچ حزبی الزامی باید فقط زمانی که توانست مثلا در هتل هیلتون یا در خانه نوساز حزب، کنگره برگزار کند، به فکر تهیه مقدمات آن بیفتد. کنگره سوم حزب سوسیال دموکرات اتحاد شوروی در سال ۱۹۰۵ یا ۲۲ نماینده از ۱۲ کمیته حزبی در شهر لندن برگزار شد. البته شرایط جهان امروز با آن روز تغییرات وسیعی کرده است. ولی این شرایط و امکانات از هر دو سو تغییر کرده است. ضروری است این تذکر کوچک را هم بیفزایم که حزب دموکرات کردستان، در شرایط پس از کودتا، ۲ کنگره در سال‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۵۲ و ۳ کنفرانس حزبی وسیع برگزار نموده است.

اهمیت دنبال کردن مطلب در این است که روشن شود، انتقال حزب از تبعید به کشور، چه مکانیسم تشکیلاتی داشته است. آیا بازگشت حزب به ایران، مثل هزیمت‌اش، لجام گسیخته، تک‌تک و تصادفی بوده است؟ آیا آن عده از دهه ۴۰ رهبری و کادرهای برجسته که به ایران بازگشته‌اند، این‌جا تصادفاً به هم برخورد‌اند، و یا این برخورد یک راندوی سیاسی فراکسیون‌مآبانه بوده؟ شاید هم این افراد در اثر بررسی و محاسبه تشکیلاتی، از بین دیگران برای تجدید حیات و تجدید سازمان علنی حزب مأمور

شده‌اند و بالاخره همه این تصمیمات را کدام کنفرانس و یا پلنوم اتخاذ کرده است؟ و بازهم آن سؤال سابق که تجدید سازمان کمیته مرکزی یک توطئه و کودتای حزبی است یا یک ضرورت که مورد تأیید سایر کادرهای هنوز در تبعید نیز هست؟ تا زمانی که پاسخ سؤالات فوق روشن نشود، روشن نخواهد شد که تاکتیک حزبی انتخاب شده، پس از پیروزی انقلاب یک اعمال نظر فردی است یا یک بررسی همه‌جانبه از اوضاع انقلاب ایران به وسیله همه گردانندگان حزب.

سرانجام برای همه آشکار خواهد شد که همه حزب - از جمله رفقای جدید ورود به کمیته مرکزی - قربانی یک تردستی جاه‌طلبانه و یک ماجراجویی سیاسی شده‌اند. همین‌جا اضافه کنم که منظور، اعتراض به شخصیت رفقای زندانی داخل شده به کمیته مرکزی نیست، برعکس، این‌ها شایسته ترین اعضای کمیته مرکزی کنونی هستند. منظور اعتراض به نحوه عمل است. هر تجدید سازمان حزبی که لازمه شرایط نوین فعالیت حزب باشد، در مرحله اول به‌گروه‌هایی همه مسئولین نیازمند است. رفقا اجازه دهید بازهم به لنین مراجعه کنیم:

"شرایطی که حزب ما در آن فعالیت می‌کند، شدیداً در حال تغییر است. آزادی تجمع، انجمن و مطبوعات به دست آمده است. البته این آزادی‌ها بسیار شکننده‌اند، و اگر گناه و جرم محسوب نشود، مسلماً ابلهانه خواهد بود که به این آزادی‌های کنونی کاملاً دل بسته و اعتماد نمائیم."

این اولین جملاتی است که لنین پس از بازگشت به کشور، در سال ۱۹۰۵ و در مقاله "تجدید سازمان حزب" روی کاغذ می‌آورد. لنین به جای این‌که از همه طرف به زمامداران تعظیم کند و فریاد بزند "درود به آزادی دهندگان به حزب ما" خطاب به توده حزبی می‌نویسد:

"مبارزه قطعی در راه است و تدارک برای چنین مبارزه‌ای باید در درجه اول اهمیت قرار گیرد. دستگاه مخفی حزب باید همچنان حفظ شود. اما در عین حال ضروری است که از امکانات وسیع تر کنونی، بیش‌ترین استفاده ممکن را در جهت توسعه فعالیت‌هایمان نمائیم. علاوه بر دستگاه مخفی حزب، مطلقاً ضروری است سازمان حزبی علنی و نیمه‌علنی

جدید) و سازمان‌های وابسته به حزب) را ایجاد نمائیم. جز با انجام این کار، قابل تصور نیست که بتوانیم فعالیت‌هایمان را با شرایط جدید وفق داده و یا با مسائل جدید روبه‌رو شویم.

حتی چنین رهنمود خلاق و تابی‌نهایت خردمندانه، هنوز فقط رهنمود است. کار تجدید سازمان حزب، کار همه‌گادرها و اغضا حزب است. دموکراسی حزبی، نیازمند شرکت وسیع توده‌حزبی در تصمیم‌گیری‌های پیراهمیت و تعیین‌کننده است. به همین جهت، لنین بلافاصله می‌افزاید:

"برای آن‌که تشکیلات را بر مبنای جدیدی قرار دهیم، برگزاری کنگره جدید حزب ضروری است."

لنین، آن‌چنان به ضرورت این کار، و تأثیر سازنده آن اطمینان دارد که حتی صبر و حوصله چند ماهه باقی‌مانده تا موعد سالانه کنگره را نیز از خود نشان نمی‌دهد و می‌نویسد:

"برطبق مقررات، کنگره حزب سالی یک بار باید تشکیل شود، و باید کنگره آتی در مه ۱۹۰۶ برپاگردد؛ اما اکنون ضرورت ایجاب می‌کند که تاریخ برگزاری آن را جلو بیندازیم. اگر، این فرصت را مغتنم شماریم آن را از دست خواهیم داد."

رفقا، هم دستورالعمل حفاظت دستگاه مخفی حزب، با استفاده وسیع از شرایط نوین، برای تدارک بی‌تزلزل مبارزه قطعی در پیش‌رو، و هم این تأیید لنین را بر ضرورت تشکیل فوری کنگره، با عملکرد رهبری در حزب ما بسنجید. خود به خود نکته تاریک دیگری برای ادامه بحث باقی نمی‌گذارد. اما هنوز مطلقاً ضروری است که با رهنمودهای لنین در اولین روزهای انقلاب مارس ۱۹۱۷ نیز آشناشویم: لنین در مقاله "وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر" منتشره در آوریل ۱۹۱۷ در بخش وظایف حزبی چنین می‌نویسد:

"۹. وظایف حزبی:

الف: تشکیل فوری کنگره حزب.

ب: تغییر برنامه حزب به ویژه:

۱۰ در مورد امپریالیسم و جنگ امپریالیستی

۲۰ در مورد روش نسبت به دولت و خواست مادرباره دولت کمون.

۳۰ اصلاح برنامه حداقل که دیگر کهنه شده است.
ج: تغییر نام حزب.

کنگره نمی‌توانست تا ماه ژوئیه آن سال تشکیل شود. وبه همین خاطر به ابتکار لنین ابتدا کنفرانس عمومی بلشویک‌های شهر پتروگراد از ۱۴ تا ۲۴ آوریل و بلافاصله هفتمین کنفرانس کشوری سازمان‌های حزب بلشویک از ۲۴ تا ۲۹ همان ماه در پتروگراد تشکیل شد. بدین ترتیب حزبی توانست در مقابل احزاب بورژوازی و خورده بورژوازی که بر فراز امواج انقلاب خود را به رهبری شوراها رسانده بودند، طی بحث و بررسی‌های فراوان مشی صحیح و قاطعی انتخاب نماید.

فقدان، و بل که انحلال دموکراسی حزبی و سانترالیسم دموکراتیک بریدن از توده حزبی، شارلاتانیسم و کف زنی‌های سیاسی جاه طلبانه، در مرکز حزب توده ایران همان شیوه‌ای است که ادامه آن به انحلال کامل حزب و پراکندگی بیش‌تر عناصر ترقی‌خواه میهن خواهد انجامید. تجربه تاریخی همه احزاب کمونیست جهان نشان داده است که هیچ حزبی از زیر بار تشکیل کنگره شانه خالی نمی‌کند، آن را به تعویق نمی‌اندازد نفی نمی‌کند، مگر این که بخواهد مطلبی را به سود فرد یا گروهی در مرکز حزب، از قضاوت توده حزبی در امان نگاه دارد، و مرکز هیچ حزب کمونیستی نتوانسته است بدون کنگره در اندک مدتی به مجموعه‌ای از نالیقان، منحرفان و جاه‌طلبان تبدیل نگردد.

رفقای توده‌ای! برای نجات حزب و برای برگزاری هرچه وسیع‌تر و هر چه سریع‌تر کنگره، حد اکثر فشار ممکن را از طریق حوزه‌ها به کمیته مرکزی وارد آورید.

۱: در این باره دوباره این‌که حزب ما اینک به چه‌گونه کنگره و با چه ترکیبی نیازمند است در جزوه بعد صحبت خواهیم کرد.

میلیارد و پانصد میلیون دلار ضررمی دهند که این مبلغ تقریباً برابر ارزش ده کارخانه ذوب آهن با ظرفیت کارخانه ذوب آهن اصفهان است و اما تلفات جانی را که این جنگ هم اکنون در پی داشته آیامی توان به دلار و یا به ریال سنجش کرد. البته درگیری میان ایران و عراق برای ملت های هردو کشور بلاى بزرگی است ولی در این اختلاف طرف ثالث هم هست که ظاهراً تلاش می کند از مصیبت بزرگی که به ملت هکذا ایران و عراق روی آورده سود ببرد. (اطلاعات، پنج شنبه دهم مهرماه)

کیهان مورخه ۵ مهرماه از جمله به نقل از راد یومسکو می نویسد:

"مسکو: راد یومسکو در برنامه فارسی دیشب خود در مورد موضع دولت شوروی در درگیری میان ایران و عراق گفت موضع شوروی در مسئله جنگ ایران و عراق را لئونید برژنف ضمن نطق خود در مجلس ضیافت کاخ کرملین توضیح داد. اما آنچه مربوط به اتحاد شوروی است ما خواستاریم که ایران و عراق مسائل مورد اختلاف خود را در سر میز مذاکرات حل و فصل کنند. خوب می بود هرگاه آنچه را که می توان الان حل و فصل کرد آن ها با روح توافق فیصله دهند و آنچه را که الان نمی توانند فیصله بدهند به فردا موکول کنند که ممکن است فردا حل و فصل آن آسان تر به دست آید. ما اصولاً معتقدیم که جنگ در زمان ما نمی تواند و نباید وسیله حل اختلافات میان کشورها باشد."

در بیانیه مشترک هیئت های نمایندگی احزاب کمونیست فرانسه و عراق منتشره در پاریس، از جمله گفته شده است:

"جنگ به زیان ملت های ایران و عراق در منطقه دامن زده می شود."

در ضیافت نهار به افتخار حافظ اسد، لئونید برژنف تصریح کرد که:

"موضع ما و موضع سوریه و دیگر کشورهای صلح دوست جهان یکی است. ما خواهان حل و فصل هر چه سریع تر و مسالمت آمیزتر اختلافات بین دو کشور هستیم."

نشانه های مکرر چندى از يك سال پیش تاکنون از برخی شگرد های نگرانی آور جدید در مرکز حزب توده ایران بروز کرده است. ما این بحث را به فرصت دیگری موکول می کنیم. اما برای تعمق بیشتر توده های ما، مطلقاً ضروری است از اشاره به آخرین آن خود داری نکنیم. جنگ تحمیلی امپریالیستی بین ایران و عراق که به سود امپریالیسم آمریکا با نتیجه گیری هکذا فراوان و به زیان هردو ملت دامن زده می شود و مواضع خاص جنگ طلبانه حزب توده ایران و تحریکات آشکار و صرفاً سوسیال شوونیستی این آقایان که به گونه هیستریکی به جنگ دامن می زنند، خود سؤال های بسیاری را برانگیخته است. همه ترقی خواهان جهان ادامه این جنگ را به زیان دو ملت می دانند و مایلند صلح بین دو کشور هر چه زودتر برقرار شود. برژنف در ضیافت نهار به افتخار رئیس جمهور هند وستان گفته است:

"این درگیری، میان دو کشور همسایه که دوست اتحاد شوروی هستند، می باشد. نه عراق و نه ایران هیچ سودی از تحریکات متقابل و خون ریزی ها و اخلاص گری ها در اقتصاد یکدیگر نخواهند برد. این امر فقط به نفع طرف ثالث تمام خواهد شد که مصالح ملت های منطقه را نادیده می گیرد و حالاً هم طبق محاسبات اقتصاد دانان طی نخستین هشت روز برادر کشی زوی هم نزدیک بیست میلیارد دلار همه گونه اموال و دارایی و مؤسسات اقتصادی در خاک ایران و عراق منهدم شده است. بدین ترتیب ایران و عراق هر روز از ادامه این درگیری دو

دها کشور متمدنی جهان از جمله، کوبا، بلغارستان، هندوستان، ویتنام، اتحاد جماهیر شوروی، مغولستان، سازمان آزادیبخش فلسطین و ...
 خواستار برقراری صلح و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین دو کشور از طریق مذاکره هستند. برهیچ کس پوشیده نیست که امپریالیسم آمریکا بزرگترین برنده و فعالترین دامنزننده به این جنگ است. این که امپریالیسم آمریکا انقلاب ما را به حال خود رها نخواهد کرد و به هرگونه کارشکنی، نفاق افکنی و تخریب متوسل خواهد شد، این نکته که امپریالیسم آمریکا امروز در منطقه همه مهربانهای ریز و درشت خود را به صحنه آورده است تا هر کدام از هر گوشه‌ای که توانستند ضربه‌ای به انقلاب ما وارد سازند، روشن و آشکار است. این که دولت عراق از همان اولین روزهای انقلاب ما، برعلیه آن تحریک می‌شد نیز نکته پنهانی ندارد. هرکس که دو چشم سالم و باز می‌داشت، می‌توانست تدارک و تصاعد برخوردار نظامی بین ایران و عراق را، با استفاده از دست‌آویزهای واقعا "بی‌اهمیت" مشاهده کند. امروز حقیقتا و به درستی صفت تحمیلی و امپریالیستی به این جنگ برآورد شده است. هرکس که منافع خلق و سود انقلاب و حفظ دست‌آورد های آن را به سلیقه، احساس و غرور ملی ترجیح می‌داد، هرکس که خود در دامن زدن به جنگ تحمیلی ندانسته و یا مزدورانه نقش نمی‌داشت، می‌بایست از مدت‌ها پیش برعلیه شروع این جنگ موضع می‌گرفت. تحمیل امپریالیستی مقوله‌ای طبیعی است ولی زیربار این تحمیلات امپریالیستی رفتن رانمی‌توان طبیعی دانست.

آیا هیچ نیروی سیاسی در طول ۲۰ ماهه گذشته، درباره شروع این جنگ، خطرات وسیع آن برای انقلاب، افشاگری این مطلب که کشاندن ایران انقلاب کرده به این جنگ آخرین بخش توطئه‌گری‌های آمریکا برعلیه انقلاب ایران است، هیچ کوشش مشخصی کرده است؟ آیا وظیفه ما نیست برای خلق روشن سازیم که کسانی در این سونیززمینه‌ها دست‌آویزهای ضرور برای چنین تجاوزی را آماده کرده‌اند: باری، رفقا، همین جاست که مفهوم دقیق و پراهمیت صلح برست لیتوفسک و نقش تاریخی آن روشن می‌گردد.

کاملا طبیعی است: اینکه که این جنگ به ملت ما تحمیل شده است نمی‌توان دست روی دست گذاشت و به تماشای هجوم غارتگرانه نشست ولی

به موازات دفاع مجدانه از کشور، وظیفه یک سازمان انقلابی راستین لزوم گوشزد دائم ضرورت صلح، افشای دامن‌زنندگان به جنگ در هر دو سو و جلوگیری از ویرانی بیش‌تر که امپریالیسم طالب هرچه دامن‌دارتر کردن آن است، می‌باشد. اما حزب توده ایران چه وظیفه‌ای را دنبال می‌کند؟ جنگ افروزی، جنگ افروزی و بازهم جنگ افروزی. به این تکلمه بی‌مزه حسینقلی مستعانی که لعاب دل‌آشوب کن‌غلیظی از سوسیال-شوونیست بر آن نشسته است توجه کنید:

"امروز ایرانی می‌تواند این واژه مقدس میهن را احساس کند. اکنون دیگر ایرانی برای آمریکا و انگلیس، شاه و مالک، سرمایه‌دار و دیگر انگل‌های اجتماعی نمی‌جنگد. برای خاک، برای استقلال، آزادی و انقلاب خود می‌جنگد."

جنگ او عادلانه است. دفاع در برابر تجاوز است. دفاع از میهن و از انقلاب و از جمهوری اسلامی ایران در برابر تجاوز و توطئه ارتجاعی و امپریالیستی.

جنگ او جنگ خلقی است. توده‌ها در آن با آگاهی و اشتیاق شرکت می‌کنند.

یک جنگ خلقی برای میهن علیه فاشیسم و امپریالیسم مفهوم جنگ عادلانه جز این نیست.

ما برای جنگ انقلاب نکردیم. هرانقلابی اصیل شیفته صلح و برادری است. ولی در برابر فرمان دشمن که می‌گوید: "تسلیم شو تا برد هات سازم!" تنه‌ایک پاسخ شرافتمندانه وجود دارد:

"می‌جنگم تا استقلال و آزادی خود را حفظ کنم."

جنگ خلقی، جنگ میهنی، جنگ عادلانه، زهی افتخار به کسانی که در این جنگ با تمام ایثار شرکت کرده‌اند.
 (مردم شماره ۳۴۵، مهرماه ۱۳۵۹)

امپریالیسم در جریان این جنگ به اشکال مختلف بهره‌برداری می‌کند. ماجرای کمک نظامی اتحاد شوروی به ارتش ایران که بلافاصله به وسیله خبرگزاری تاس تکذیب شد، علی‌رغم این تکذیب در روزنامه مردم شماره ۳۵۰ از قول سفیر شوروی در صفحه اول چنین عنوان گردید:

"سفیر شوروی: اتحاد شوروی آماده کمک تسلیحاتی به ایران است و شروع کننده جنگ ایران و عراق را محکوم می کند.
خبرگزاری تاس در بیانیه مورخ ۱۸ مهرماه ۱۳۵۹ انتشار این خبر کذب را چنین توصیف کرد:

"هنوز مرکب دروغ شاخ دار ساخت و اشتگتن دائر بر این که گویا اتحاد شوروی به ایران پیشنهاد فروش اسلحه نموده، خشک نشده است که خبرگزاری‌ها و رسانه‌های گروهی امپریالیستی توهمات جدیدی را ساخته و پرداخته اند مبنی بر این که گویا اتحاد شوروی از طریق بندر عقبه و خاک اردن برای عراق اسلحه حمل می کند."

در نقل قول اعلامیه فوق در نامه مردم شماره ۳۵۵ بخش اول اعلامیه خبرگزاری تاس سانسور شده است. رفقا تیر خلاص خود را آماده شلیک می سازید. به مواضع مخصوصی نزدیک می شوید و در یک ساله اخیر این اولین نمونه نیست. بهترینیست کمی بیش تره این تیترا حسابگرانه روزنامه "اطلاعات" شماره ۱۶۲۵۲ اندیشه کنید:

"شوروی می گوید: صدام حسین یک "ضد امپریالیست" است. حزب توده می گوید: صدام حسین یک "مزدور امپریالیسم" است."

رفقا، اطرافتان را بگردید، آیا مطمئنید که اثر انگشت سازمان سیا روی گرد و خاک میزهایتان دیده نمی شود؟ و آیا این اثر انگشت بقایای همان کسانی نیست که دوبار حزب ما را به چنگال ساواک سپردند؟